

فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام (علمی- پژوهشی)
سال سوم، شماره (۱۲)، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۳-۱۲۳

بررسی مقایسه‌ای سیاست بوش و اوباما در قبال تروریسم در جهان اسلام

حاکم قاسمی*

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)

علی نوازی

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)

چکیده

در ایالات متحده آمریکا طراحی راهبرد و سیاست خارجی کشور بر عهده‌ی عالی‌ترین مقام اجرایی کشور یعنی قوه‌ی مجریه است. از این رو با جابه‌جایی قدرت بین دو حزب اکثریتی جمهوری خواه و دموکرات که از رویکردها و نگرش‌های متفاوتی به نظام بین‌الملل و سیاست جهانی برخوردارند، نحوه‌ی برقراری ارتباط با کشورها و نظام بین‌المللی متفاوت است. در زمینه‌ی سیاست مقابله با تروریسم نیز که پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر در اولویت راهبرد امنیت ملی آمریکا قرار گرفت، تمایزاتی بین سیاست دو رئیس‌جمهوری که در این دوره به قدرت رسیدند وجود دارد. در این مقاله سوال اصلی این است که با توجه به این که مبارزه با تروریسم در دستورکار هر دو دولت بوش و اوباما بوده است، اجرای سیاست این دو رئیس‌جمهور آمریکا در جهت مبارزه با تروریسم در جهان اسلام چه تفاوت‌ها و تشابهاتی با یکدیگر دارد؟

برای پاسخگویی به این پرسش، با استفاده از روشی مقایسه‌ای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را در دو دولت بوش و اوباما در جهان اسلام با تاکید بر خاورمیانه، با یکدیگر مقایسه نموده و به بررسی مبانی و اصول سیاست خارجی دو دولت در برخورد با تروریسم در جهان اسلام می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، جهان اسلام، خاورمیانه، تروریسم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۸/۱۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۱۱/۱

۱- مقدمه

با فروپاشی نظام دوقطبی در سال ۱۹۹۱ میلادی، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به دلیل از بین رفتن دشمن رقیب دچار بحران معنا شد. ایالات متحده آمریکا که مهمترین دغدغه و هدف اصلی سیاست امنیتی خود را بر مبارزه با کمونیسم استوار ساخته بود، به دشمن جدیدی نیاز داشت تا با ادعای مبارزه با آن راهبرد توسعه‌طلبانه‌ی خود را تعقیب نماید. وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، این فرصت را برای دولت‌مردان آمریکا فراهم کرد تا سیاست خارجی خود را از بحران معنا رها سازند. آنها با توجه به این حوادث دشمن جدیدی را تعریف کرده و راهبرد جدیدی را در پیش گرفتند. بر این مبنا در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲، هدف راهبرد امنیت ملی آمریکا مبارزه با تروریسم و حفظ ارزش‌های دموکراتیک و سبک زندگی آمریکایی عنوان شد. از دیدگاه دولت بوش، جنگ با تروریسم، نبرد میان آزادی و وحشت است، نبردی که به آسانی و به سرعت به پایان نخواهد رسید. (White House, 2002)

بوش میدان اصلی نبرد جهانی با تروریسم و بنیادگرایی را جهان اسلام، بویژه خاورمیانه می‌دانست و برای دستیابی به امنیت فراگیر، هرگونه نبرد با تروریسم را بر بنیادگرایی و مهارکردن آن متمرکز می‌دانست که ریشه‌ی اصلی تروریسم است. بر این اساس بن‌مایه‌ی راهبرد دولت بوش در زمینه‌ی سیاست خارجی تا سال ۲۰۰۸ مبارزه با تروریسم و القاعده در سراسر جهان و با رویکردی خاص به جهان اسلام و منطقه خاورمیانه بود. این تفکر زمینه‌ی حضور ایالات متحده آمریکا را در دو جنگ عراق و افغانستان بوجود آورد و موجب ارائه‌ی طرح خاورمیانه بزرگ گردید که در عمل محدوده‌ای را که شامل بیشترکشورهای اسلامی می‌گردید در بر می‌گرفت.

در سال ۲۰۰۸ میلادی، با روی کار آمدن باراک اوبامای دموکرات، امیدها برای شکل‌گیری تغییراتی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوجود آمد. در راهبرد امنیت ملی آمریکا که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد بر تلاش‌های آمریکا برای زندگی بر اساس ارزش‌های خود و حفظ مبانی دموکراسی در جامعه‌ی خود تاکید و اعلام شد از تمایلات کسانی که در خارج از مرزهای آمریکا مظلوم واقع شده اند حمایت می‌شود. (White House. 2010: 10) همچنین یکی از مهمترین منافع ایالات متحده را دستیابی به «یک نظم جهانی که با رهبری آمریکا به پیش برده شده باشد و صلح، امنیت و فرصت‌ها را از طریق همکاری قدرتمندتر برای رسیدگی به چالش‌های جهانی ارتقاء بخشد» عنوان می‌کند. (White House. 2010: 7) دولت اوباما نیز همچون دولت بوش معتقد بود «بزرگترین و فوری‌ترین خطری که مردم آمریکا با آن مواجه هستند، حمله‌ای تروریستی با استفاده از سلاح‌های هسته‌ای است. صلح و امنیت بین المللی بوسیله گسترش تسلیحاتی که می‌تواند به یک تبادل هسته‌ای بدل شود، تهدید می‌گردد.» (White House . 2011: 23) . در سندی دیگر تحت عنوان راهبرد ملی برای مبارزه

با تروریسم در سال ۲۰۱۱ ضمن اذعان به وجود تهدیدات تروریستی از سوی آسیای مرکزی و تلاش برای جلوگیری از ظهور یک پناهگاه امن برای القاعده، عنوان شد که «تمرکز اصلی راهبرد ملی، برای مبارزه با مجموعه‌ای از گروه‌ها و افرادی است که القاعده و وابستگان آن و پیروان آن را تشکیل می‌دهند.» (White House, 2011: 3)

باراک اوباما که با شعار امید و تغییر توانست پست ریاست جمهوری را در ایالات متحده آمریکا در اختیار بگیرد، ضمن اعمال تغییراتی در سیاست خارجی، در آغاز با سفر به کشورهای اسلامی ترکیه، عربستان و مصر سعی کرد بدبینی‌های جهان اسلام به آمریکا را اصلاح و رابطه‌ی آمریکا با جهان اسلام را ترمیم کند، اما تا حد قابل ملاحظه‌ای سیاست‌های یکسان با دولت بوش در خصوص تروریسم و خاورمیانه را از خود نمایش داد. اوباما بر این اعتقاد است که «آمریکا دارای منافع مهمی در خاورمیانه‌ی بزرگتر است. این منافع شامل همکاری گسترده در زمینه‌ی موضوعات متعدد با دوست نزدیک آمریکا یعنی اسرائیل و تعهد تزلزل ناپذیر به امنیت اسرائیل، دستیابی به خواست مشروع مردم فلسطین به داشتن کشور...، اتحاد و امنیت عراق و ترغیب دموکراسی در این کشور و بازگشتن این کشور به آغوش منطقه، ایجاد تغییر در سیاست ایران... همچنین منع گسترش تسلیحاتی، همکاری در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم، دسترسی به انرژی و ورود و ادغام خاورمیانه به بازارهای جهانی است.» (White House, 2010: 26)

در این مقاله سوال اصلی این است که با توجه به این که مبارزه با تروریسم در دستورکار هر دو دولت بوش و اوباما بوده است، سیاست این دو رئیس‌جمهور آمریکا در مبارزه با تروریسم در جهان اسلام چه تفاوت‌ها و تشابهاتی با یکدیگر دارد؟ برای پاسخگویی به پرسش مطرح شده، با مطالعه اسناد راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوره‌ی بوش و اوباما و با استفاده از روشی مقایسه‌ای، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را در دو دولت بوش و اوباما با یکدیگر مقایسه می‌نماییم و به بررسی مبانی و اصول سیاست خارجی دو دولت، سیاست آنها در قبال جهان اسلام و خاورمیانه، و راهبردها در برخورد با تروریسم می‌پردازیم. بررسی و مقایسه‌ی سیاست این دو دولت نشان می‌دهد که سیاستهای آنها در هدفها و استراتژیها تا حد زیادی با یکدیگر مشابه اند اما در روشها و ابزارهایی که به کار می‌گیرند با یکدیگر اختلاف و تفاوت دارند.

۲- چارچوب مفهومی

در این مقاله بناست سیاست خارجی دولت بوش (۲۰۰۰-۲۰۰۸) و دولت اوباما (دولت کنونی آمریکا) در جهان اسلام با تاکید بر منطقه‌ی خاورمیانه و در مقابله با تروریسم مطالعه و با یکدیگر مقایسه شوند. سیاست خارجی یکی از عرصه‌های مهمی است که مواضع نیروی حاکم بر هر کشور در آن انعکاس می‌یابد. سیاست خارجی هر کشور با سیاست داخلی آن رابطه جدانشدنی و مستقیم دارد. این دو هر چند از نظر شکل متفاوتند ولی دارای ماهیت یکسانی هستند و در واقع می‌توان سیاست خارجی را بازتاب سیاست داخلی دانست. بنا به تعریفی که

از سیاست خارجی ارائه می‌شود سیاست خارجی به معنی سیاست یک دولت در عمل متقابلش با دیگر دولت‌ها و خلق‌ها است (آقابخشی، ۱۳۷۵: ۱۴۷) بر این اساس سیاست خارجی، به سیاست هدفدار دولت‌ها در رابطه با دولت‌های پیرامون خودشان، یا روابط بین‌المللی آنان اشاره دارد.

عوامل مختلفی در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها در هر دوره موثرند. "هانس جی مورگنتا"، نظریه پرداز مشهور واقع‌گرای، ریشه‌ی رفتار خارجی دولت را در سرشت بشر می‌جوید. از این منظر برای مطالعه‌ی سیاست خارجی امریکا باید به ویژگی‌های ذاتی و سرشت تصمیم‌گیران این کشور توجه کرد و تاثیر آن را بر تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی تبیین نمود. به نظر مورگنتا دولت به عنوان یگانه بازیگر خردمند، یکپارچه و منفعت‌جوی دغدغه‌ای جز حفظ یا بیشینه کردن قدرت ندارد. در این معنا هر یک از تصمیم‌گیران امریکایی که در دوره‌های مختلف به قدرت رسیده‌اند دغدغه‌ای جز حفظ و بیشینه کردن قدرت امریکا نداشته‌اند. لذا از این نظر وجه مشترک داشته‌اند. اما روشها و ابزارهایی که به‌کار برده‌اند متفاوت بوده که موجب تفاوت سیاست دولتهای مختلف شده است. «بر این اساس پژوهشگران علوم سیاسی، به ویژه در گرایش روابط بین‌الملل، کاربرد کلی استفاده از این واژه (سیاست خارجی) را در عمل به معانی مختلفی به کار می‌برند. به طور کلی می‌توان سیاست خارجی دولت‌ها را در سه نوع اصلی تقسیم کرد. ۱. سیاست خارجه‌ای که بر اصل انزواگیری استوار است. ۲. سیاست خارجه‌ای که بر بنیاد و همکاری‌های سازمان یافته، شکل گرفته است. ۳. سیاست خارجه‌ای که بر اساس عدم اتحاد می‌چرخد.» (رحیق اغضان، ۱۳۸۴: ۱۲۹)

با توجه به این دسته بندی سیاست خارجی امریکا را باید از نوع دوم یعنی سیاست مبتنی بر تلاش برای همکاری‌های سازمان یافته به حساب آورد. سیاست مداران امریکایی با توجه به ویژگی‌ها و دیدگاه‌های خود و با در نظر گرفتن مجموعه شرایطی (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) که در آن به سر می‌برند، می‌کوشند با اتکا به همکاری‌های سازمان یافته به هدف حفظ قدرت و منافع امریکا و بیشینه کردن آن، دست یابند. بنابراین علاوه بر ویژگی‌ها و دیدگاه‌های سیاستمداران، مجموعه‌ای از عوامل محیطی نیز در شکل‌گیری سیاست خارجی تاثیر دارند. بویژه محیط بین‌المللی و محیطی که بناست سیاست در آن محیط به اجرا در آید.

در این مقاله سیاست خارجی امریکا در مبارزه با تروریسم در جهان اسلام با تاکید بر خاورمیانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر و در سیاست جنگ با تروریسم معنای وسیع و گسترده تری یافت و با عنوان خاورمیانه بزرگ مطرح شد. مراد از خاورمیانه آنچنان که در مفهوم خاورمیانه بزرگ مستتر است محدوده‌ی بسیار وسیعی است که غرب آسیا تا شمال آفریقا را در بر می‌گیرد. محدوده‌ای که شامل اکثر کشورهای اسلامی می‌گردد. این مفهوم را دولت بوش برای توضیح و پی‌گیری سیاست‌های خود در خاورمیانه و در مقابله با تروریسم جعل کرد و به‌کار برد و پس از آن در دولت اواما نیز

مورد استفاده قرار گرفت. با توجه به دیدگاه مقامات و مسئولان امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر درباره‌ی ریشه‌های تروریسم که به طور عمده اسلام و کشورهای اسلامی را در کانون توجه خود قرار داده و ریشه‌ی تروریسم را در اسلام و کشورهای اسلامی معرفی می‌کردند، به نظر می‌رسد آنها با بکار بردن مفهوم خاورمیانه بزرگ بیشتر به کشورهای اسلامی و حوزه‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی توجه داشته‌اند. از این رو خاورمیانه‌ی بزرگ محدوده‌ای مسلمان‌نشین بوده و کشورهای اسلامی را در بر می‌گیرد. با توجه به ویژگیهای این محدوده، سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه و برای مبارزه با تروریسم به شدت متأثر از ویژگیها و مسائل جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی این حوزه‌ی فرهنگی و تمدنی بوده است.

چنانکه پیداست در طراحی سیاست خارجی عوامل مختلفی تاثیر دارند. برای مقایسه سیاست‌ها با یکدیگر نیز لازم است با در نظر گرفتن دیدگاه‌های دولتها درباره‌ی این عوامل به مقایسه آنها با یکدیگر پردازیم. از این رو برای مقایسه سیاست خارجی دولت بوش با سیاست خارجی دولت اوباما در جهان اسلام با یکدیگر لازم است دیدگاه این دو دولت درباره‌ی محیط بین‌المللی و مسائل منطقه‌ای که بنیاد سیاست خارجی در آنجا به اجرا درآید و همچنین اصول، اهداف، جهت‌گیری‌ها، و منافع مورد نظر هر دولت معرفی و سپس با یکدیگر مقایسه شود. بنابراین در این مقاله با مشخص کردن چهارده شاخص که گویای جهت‌گیری‌ها، اهداف، منافع و اصول مورد نظر هر یک از دو دولت مورد مطالعه است به مقایسه سیاست خارجی آنها با یکدیگر می‌پردازیم. این شاخص‌ها عبارتند از: ۱- رهیافت هر دولت، ۲- رویکرد هر دولت، ۳- دیدگاه هر دولت به همکاری با سایر دولتها، ۴- استراتژی هر دولت در قبال جهان اسلام و خاورمیانه، ۵- راه حل مسئله فلسطین و منازعه‌ی اعراب و اسرائیل از نظر هر یک از دو دولت، ۶- اصول حاکم بر سیاست خارجی هر دولت، ۷- ابزار موثر در مقابله با تروریسم از نظر هر یک از دولتها، ۸- جایگاه افکار عمومی در مبارزه با تروریسم از دیدگاه هر دولت، ۹- استراتژی هر دولت برای مبارزه با تروریسم، ۱۰- سیاست هر یک از دو دولت در قبال دولتهای در معرض خطر تروریسم، ۱۱- هدف نهایی هر یک از دو دولت در سیاست خارجی، ۱۲- هدف اعلامی هر دولت از سیاست مبارزه با تروریسم، ۱۳- ابزار تروریست‌ها برای تهاجم به منافع ملی آمریکا از منظر هر یک از دولتها، ۱۴- نقطه‌ی تمرکز تروریسم از دیدگاه هر یک از دولتها. در این مطالعه و مقایسه تلاش می‌گردد با توجه به این شاخص‌ها، وجوه مشترک و افتراق دولت نومحافظه‌کار بوش و دولت دمکرات اوباما معرفی شود.

۳- رویکرد دولت بوش و اوباما به نظام بین‌الملل در مبارزه با تروریسم ۳-۱- رویکرد دولت بوش به نظام بین‌الملل

در بررسی رهیافت بوش به سیاست خارجی، وی به عنوان ایدآلیست عملگرا معرفی شده است. در این دوره "الگوی «ایدآلیست عملگرای» بوش بر شکل‌گیری و تحقق نظم نوین

جهانی" (عطائی، ۱۳۸۷: ۲۳۲) مبنای عمل دولتمردان امریکا در سیاست خارجی قرار داشت. بر اساس این الگو اقدام بر مبنای ارزش‌های آمریکایی، بهره‌گیری از قدرت در راستای منافع کشور مورد تاکید قرار می‌گرفت و از این رهگذر بر ابعادی از آرمان‌گرایی و عملگرایی تاکید می‌شد. بوش بر این اساس رویکرد ضد چند جانبه‌گرایی و تهاجمی را در پیش گرفت و براساس آن اقدام به بهره‌گیری از اقدامات یک‌جانبه در شرایطی نمود که سایر قدرت‌های بزرگ جهانی با آن همراهی نمی‌نمودند. (Borrry. 2002) «بوش بر این باور (بود) که جهان در آستانه‌ی تحولی عظیم در تاریخ بشری قرار داد و ایالات متحده آمریکا خود را در کانون این تحول می‌بیند.» (Rhodes. 2003: 133) وی تاکید می‌نمود که با اعتقاد به نسبی‌گرایی نمی‌توان از عدالت و عقلانیت سخن گفت. بوش «رژیم‌های سیاسی را به نیک و بد، و خیر و شر تقسیم (کرد) که این دیدگاه متأثر از تقسیم ارزشها به خیر مطلق و شر مطلق می‌باشد» (Borrry: 2002) و در نتیجه می‌گفت: که هرکس با آمریکا باشد دوست آمریکا و هرکس با آمریکا نباشد دشمن آمریکا است. جرج بوش با توصیف حملات یازده سپتامبر به جنگ صلیبی و با تاکید بر اینکه تروریسم ریشه در جهان اسلام و کشورهای خاورمیانه دارد تلاش برای تغییر ساختارها در جهان اسلام را بخشی از هدف و ماموریت دولت خود می‌دانست و بر این اساس طرح خاورمیانه‌ی بزرگتر را در دستور کار قرار داد. از آنجا که تحقق آرمان مورد نظر آمریکا نیز نیاز به قدرت پشتیبان دارد، باید اخلاقیات و آرمان‌ها براساس ضوابط عقلی و شناخت شرایط ژئوپلیتیک و درک محیط ملی و بین‌المللی، مورد بی‌گیری قرار گیرد. لذا علاوه بر آن که «جهان را آن گونه که باید باشد، باید ترسیم کرد آن را آن گونه که هست باید دید. عملگرایی بوش از این منظر قابل توجه است که وی بر غیرقابل اجتناب بودن منازعه و مشروعیت و مفید بودن کاربرد زور، خشونت و جنگ به عنوان وسیله‌ی برای پیشبرد مقاصد سیاسی، نیل به اهداف ملی، ارتقای منافع ملی در برابر تروریست‌ها و تحکیم برتری ایالات متحده در نظام بین‌الملل تاکید دارد و این مهم را راه حلی عمده برای تحقق صلح، نظم و ثبات بین‌المللی تلقی می‌نمود. وی در تلاش برای دموکراتیک کردن کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه برای جلوگیری از رشد و نمو گروه‌های تروریستی بر این اعتقاد بود که در صورت نبود تهدید و وجود امنیت در سطح بین‌الملل است که امنیت داخلی تحقق می‌یابد. «لذا امنیت منطقه‌ی بین‌المللی را همگام با امنیت ملی مورد تاکید قرار (داد) و بر پیوند دو مقوله‌ی سیاست داخلی در سیاست خارجی اذعان نمود.» (دهشیری، ۱۳۷۸: ۳۳۴)

بر این مبنای نظر دولت بوش «رویداد یازدهم سپتامبر به عنوان مانعی در راه تحقق آرمان‌های آمریکایی، ریشه در دنیای عرب (داشت) و لذا حذف صدام و ظهور دموکراسی در عراق، باعث می‌شد سلسله‌ای از تحولات جدی پی در پی در دنیای عرب به نفع غرب و آمریکا به وجود آید. (عطایی، ۱۳۸۷: ۶۱) در این تحولات نیز از نگاه دولت بوش در صورتی که سایر کشورها تمایل به ایجاد آن نداشته باشند آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان آن را محقق می‌نماید. لذا

بدون در نظر گرفتن تمایل و منافع سایر کشورها و بر یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده در تامین منافع خود و مبارزه با تروریسم صحنه می‌گذارد.

۳-۲- رویکرد دولت اوپاما به نظام بین‌الملل و تروریسم

رویکرد اوپاما به نظام بین‌الملل رویکردی رئالیستی و عمل‌گرایانه محسوب می‌شود. وی با برخورداری از چنین رویکردی تلاش می‌نماید، بر اساس واقعیات موجود در صحنه روابط بین‌الملل و همچنین با اتکا به قدرت ایالات متحده و همراهی سایر قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای نسبت به مسائل روز موضعگیری نماید. لذا بر عکس جرج بوش پسر که با رویکردی ایدئالیستی اهداف جاه طلبانه‌ای را مد نظر قرار داده بود، همواره تلاش نموده تا از بلند پروازی-های جاه‌طلبانه و غیرقابل دسترس دوری نماید. اوپاما معتقد است ایالات متحده‌ی آمریکا الگوی مناسبی برای جهانیان بشمار می‌آید. وی بر تلاش آمریکا برای زندگی بر اساس ارزش‌های خود و حفظ مبانی دموکراسی در جامعه‌ی خود تاکید کرده و حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا را از کسانی که در خارج از مرزهای آمریکا در بهرمندی از این ارزشها و اصول دمکراتیک محروم شده‌اند، لازم می‌داند. (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۱۰)

البته اوپاما نیز همچون بوش تلاش می‌نماید تا تروریسم را به عنوان یکی از مهمترین خطرات تهدیدکننده‌ی ایالات متحده معرفی نماید. از نظر وی «تروریسم یکی از خطرات متعددی است که در عصر جهانی شدن از اهمیت بیشتری برخوردار است.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۷). اوپاما تروریسم را ناشی از اعتقادات افراط‌گرایان اسلامی می‌داند و معتقد است منشاء برترین تهدیدات تروریستی اعتقادات افراط‌گرایان اسلامی بخصوص القاعده و وابستگان و پیروان آن است. (White House, 2011: 1) در حالیکه در دیدگاه بوش به‌ویژه پس از وقوع حوادث یازده سپتامبر تفکیک چندانی بین تروریسم و اسلام صورت نگرفته و تلاش می‌شد تا مسلمانان تروریست معرفی شوند، اوپاما بین اسلام و تروریسم تفکیک و جدایی قائل بود و معتقد بود حساب تروریستها از مسلمانان جداست. اوپاما معتقد است که «این نبردی جهانی علیه یک تاکتیک (تروریسم یا یک مذهب) اسلام نیست. ما در جنگ با یک شبکه‌ی خاص یعنی همان القاعده و اعضای تروریست آن روبه‌رو هستیم که از تلاش‌ها برای حمله به ایالات متحده، همپیمانان و شرکای ما حمایت می‌کنند.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۰) اوپاما با نگاهی همراه با اعتدال، قائل به تفکیک میان اکثریت مسلمانان با معدود جمعیت افراط‌گرای اسلامی است که در قالب گروه‌های تروریستی مانند القاعده فعالیت تروریستی می‌کنند. اوپاما حضور تروریست‌ها در منطقه‌ی خاورمیانه، افغانستان و پاکستان را در تضاد با منافع ایالات متحده می‌داند. زیرا برخورداری منطقه‌ی خاورمیانه از ذخایر عظیم انرژی، مقوله‌ی مهمی در جهان بشمار می‌آید. بر این اساس دولت اوپاما بر «دسترسی به انرژی و ورود و ادغام خاورمیانه به بازارهای جهانی» تاکید می‌نماید. (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۶)

بمباران‌های پهبادهای آمریکایی را در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان که موجب کشته شدن بسیاری از گروه‌های مردمی شده است، می‌توان در راستای پیگیری آمریکا برای برخورد با تروریست‌ها بررسی نمود. همچنین اوباما نحوه‌ی جذب نیرو توسط القاعده را بر این منوال ارزیابی می‌کند که القاعده با استفاده از نارضایتی‌های محلی، به عضوگیری اقدام نموده و با گسترش محدوده‌ی عملیاتی خود و بی‌ثبات کردن دولت‌های محلی و تقویت پناهگاه‌های امن، به طور بالقوه امکان همکاری با دیگر گروه‌های تروریستی را فراهم نموده و به ایالات متحده حمله می‌نماید. (White House, 2011: 9) در نهایت به این نتیجه رسید که ما با تهدیدی در حال رشد از جانب همپیمانان این گروه (القاعده) در سطح جهان روبرو هستیم (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۱) در نتیجه، اوباما اعتقاد دارد که باید برای تحقق حقوق همه‌ی مردم حتی کسانی که با آمریکا مخالف هستند، تلاش نمود و بر این اساس رویکردی نسبی‌گرایانه را در پیش می‌گیرد. وی بر این امر واقف است که امکان دستیابی به پیروزی بر تروریست‌ها برای آمریکا به تنهایی میسر نیست و ایالات متحده نیازمند بهره‌گیری از همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای حل مسئله تروریسم است. وی با چنین رویکردی اولویت سیاست خارجی خود را چندجانبه‌گرایی و نهادگرایی قرار می‌دهد. اگرچه در مواردی لزوم یکجانبه‌گرایی را رد نمی‌کند.

اوباما معتقد است تلاش‌های ایالات متحده نیاز به یک تلاش چند دپارتمانی و چند ملیتی دارد که فراتر از هوش سنتی، نظامی، و تابع اجرای قانون است. (White House, 2011: 2) او خواستار اعمال نفوذ نهادهای چندجانبه بوده و معتقد است «برای مقابله با افراط‌گرایان خشونت طلب که در تعداد بسیار زیادی از کشورها در سراسر جهان کار می‌کنند، ایالات متحده در حال تمرکز بر روی منابع و تقویت فعالیت‌های نهادهای چندجانبه در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و زیرمنطقه‌ای است.» (White House, 2011: 7) اوباما طی سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۹، ضمن رد یکجانبه‌گرایی اذعان می‌کند که «در برخی از مسائل بحرانی، آمریکا به طور یکجانبه و بدون در نظر گرفتن منافع دیگران، عمل کرده است و این امر تقریباً بازتابی ضد آمریکایی داشته، که اغلب به عنوان بهانه‌ای برای انفعال جمعی عمل کرده است.» (Obama, 2009) با وجود این اوباما حق توسل یکجانبه به زور به منظور تحقق منافع ملی را حق این کشور شمرده و مورد حمایت قرار داده است. یکجانبه‌گرایی به عنوان مسیری مجزا از چندجانبه‌گرایی (همکاری با ناتو و شورای امنیت) بوده و آمریکا چند جانبه‌گرایی را به عنوان اقدامی «پشتیبانی» دانسته که مانع از اقدام یکجانبه به زور نمی‌شود. (سایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲، ۶، ۲۷)

۴- جایگاه جهان اسلام در سیاست خارجی دولت بوش و دولت اوباما

۴-۱- جایگاه جهان اسلام در سیاست خارجی دولت بوش

جهان اسلام بویژه منطقه‌ی خاورمیانه از دوران بعد از جنگ جهانی دوم همواره مورد توجه ایالات متحده آمریکا قرار داشته است. در این دوره سیاست خارجی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه که منطقه‌ی مرکزی جهان اسلام محسوب می‌شود مبتنی بر اصول ذیل بوده است:

۱. دسترسی آزاد و مطمئن به منابع نفت و گاز خلیج فارس

۲. تضمین امنیت اسرائیل

۳. کنترل نفوذ شوروی (تا قبل از فروپاشی آن)

۴. هیچ قدرت منطقه‌ای نباید قدرت بلامنازع باشد.

اهمیت جهان اسلام برای آمریکا، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نه تنها کم نشد بلکه افزایش یافت. بر این مبنا برای پی‌گیری سیاست‌ها، استراتژی‌های مختلفی در قبال خاورمیانه مورد توجه سیاستمداران ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. استراتژی آمریکا در قبال خاورمیانه در دوره‌ی جرج بوش پسر را می‌توان استراتژی خاورمیانه‌ی بزرگ دانست.

خاورمیانه‌ی بزرگ، برای نخستین بار در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کالین پاول مطرح گردید ... وی متعهد شد آمریکا به کشورهایی مانند عربستان سعودی، لبنان، الجزیره و یمن، به منظور الحاق به سازمان تجارت جهانی کمک نماید ... از برنامه‌های منطقه برای انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اصلاح نظام آموزشی حمایت نماید و از مبارزات شهروندان منطقه، به منظور کسب آزادی‌های سیاسی و استقرار دموکراسی، پشتیبانی کند. (امیر عبداللهیان، ۱۳۹۰:

۱۳۸-۱۳۹)

طرح خاورمیانه‌ی بزرگ را که پس از حادثه‌ی یازده سپتامبر مورد توجه دولت بوش قرار گرفت، می‌توان از رویکرد آمریکا به جهان اسلام در دوران بوش تلقی نمود. از نظر پوشش جغرافیایی، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ علاوه بر ۲۲ کشور اتحادیه عرب کشورهای ترکیه، اسرائیل، پاکستان، افغانستان و ایران را نیز در بر می‌گیرد. (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۱۲) حتی در تعریفی موسع از خاورمیانه‌ی بزرگ، علاوه بر این کشورها، کشورهای اسلامی شمال آفریقا و آسیای مرکزی نیز شامل این طرح می‌شوند.

طرح خاورمیانه‌ی بزرگ دو بخش عمده‌ی سیاسی و اقتصادی داشت. ایجاد همسویی اقتصادی در بعد جهانی و در راستای نظم اقتصادی لیبرال یکی از اهداف اصلی این طرح بود. از بعد سیاسی نیز اصلاح ساختارهای حکومتی مورد تاکید قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، اصلاحات در خاورمیانه، هم از بعد سیاسی و هم از بعد اقتصادی مطرح می‌گردد. بر اساس طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، آمریکا با این استدلال که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود، ثبات و امنیت جهان غرب به ویژه آمریکا را تهدید می‌کند، در صدد گسترش دموکراسی در خاورمیانه برآمد. (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۱۱) آمریکا افراط‌گرایی و تروریسم را از عوامل اصلی

تهدید امنیت و منافع خود تلقی می‌کند و درصدد بوده تا با باز کردن فضای سیاسی و بهبود شرایط اقتصادی در کشورهایی که به لحاظ فکری و حمایت مالی خاستگاه چنین حرکت‌های رادیکالی محسوب می‌شوند، ریشه‌ی افراط‌گرایی را بخشکاند. بنابراین، افراط‌گرایی و تروریسم در خاورمیانه از علل و همچنین از اهداف سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا تلقی می‌شود. (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۰۸) برای تحقق این اهداف، و با توجه به اهمیت استراتژیکی که خاورمیانه دارد و با توجه به پیوندی که آمریکا بین تروریسم و این منطقه برقرار کرده است، خاورمیانه جایگاه مهمی در سیاست خارجی آمریکا و به تبع آن در سیاست جنگ با ترور دولت بوش یافت.

۴-۲- جایگاه جهان اسلام در سیاست خارجی دولت اوباما

استراتژی آمریکا برای جهان اسلام که با نام خاورمیانه‌ی بزرگ از سوی دولت بوش آغاز و طرح ریزی شده بود، در دوره‌ی اوباما نیز پیگیری شد. با این تفاوت که در این دوره دولت اوباما به جای راه‌های نظامی سعی نمود با بهره‌گیری از راه‌های مسالمت‌آمیز در جهت تحقق اهداف و منافع خود در جهان اسلام به پیش رود. اوباما معتقد به تحقق دموکراسی و اصلاحات سیاسی در جهان اسلام و منطقه‌ی خاورمیانه بود و به طور خاص تلاش آمریکا را در جهت تغییر بافت اجتماعی دو جامعه‌ی پاکستان و افغانستان و گسترش دموکراسی در این دو کشور معرفی کرد. (غلامی، ۱۳۸۹) وی معتقد است که «ما در حال همکاری با شرکای خود و سازمان ملل مانند برنامه‌ی عمران سازمان ملل متحد، یونیسف، و سازمان یونسکو، برای کمک به کشورها در مقابله با آنچه "جان برنان"، معاون مشاور امنیت ملی به نام عوامل بالادست - شرایط سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی - عنوان می‌کند هستیم» (Benjamin 2010) که تروریست‌ها سعی می‌کنند از این عوامل در جهت استخدام نیروهای خود بهره ببرند. دولت اوباما در راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۰ اینطور می‌گوید که: «ما در تضمین تحقق نیازهای اقتصادی و اجتماعی و حقوق سیاسی مردم منطقه (خاورمیانه) که جوان‌ترین جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند، منافی داریم. ما به فشار بر دولت‌های منطقه برای پذیرفتن اصلاحات سیاسی برای کاهش محدودیت‌های بیان، تجمع و مطبوعات ادامه خواهیم داد. ما حمایت قوی خود را از گروه‌های جامعه‌ی مدنی و آن دسته از اشخاصی که به دنبال حقوق جهانی خود هستند حفظ خواهیم کرد. (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۵۱)

۵- نگرش دولت بوش و اوباما به صلح فلسطین و اسرائیل

مسئله فلسطین و منازعه اعراب و اسرائیل یکی از مسائل مهم و تعیین‌کننده در جهان اسلام و خاورمیانه است. سیاست دولت‌ها در قبال این مسئله بر ابعاد مختلف سیاست آنها تاثیر می‌گذارد. بنابراین سیاست آمریکا در قبال تروریسم در جهان اسلام نیز از این مسئله‌ی محوری منطقه‌ی خاورمیانه تاثیر می‌پذیرد. از این روست که در سیاست خارجی تمام دولت‌های آمریکا مسئله‌ی فلسطین از جایگاه مهم و ویژه‌ای برخوردار است و بر سیاست‌های دولت بوش و اوباما نیز

سایه افکنده است. لذا بررسی دیدگاه این دو دولت در باره‌ی مسئله فلسطین در تبیین سیاست آنها برای مبارزه با تروریسم تعیین کننده خواهد بود.

۵-۱- نگرش دولت بوش به صلح فلسطین و اسرائیل

بر اساس دکترین بوش مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل به عنوان یک نزاع منطقه‌ای از اهمیت جهانی برخوردار است. چند دلیل برای این اهمیت می‌توان برشمرد. خسارات انسانی، رابطه‌ی آمریکا با اسرائیل و رابطه‌ی آمریکا با دولتهای مهم عربی و نیز اهمیتی که منطقه از دیدگاه اولویت‌های جهانی ایالات متحده دارد. (بوزان، ۱۳۸۱: ۲۰) از دیدگاه دولت امریکا، ایجاد یک فلسطین دموکراتیک به مصلحت اسرائیل است، زیرا اشغال دائمی کرانه‌ی غربی رود اردن و نوار غزه تهدیدی برای ماهیت اسرائیل و دموکراسی در آن کشور به حساب می‌آید. بنابراین دولت آمریکا از اسرائیل می‌خواهد که اقدامات قاطعی برای حمایت از ظهور یک دولت با ثبات و صاحب اعتبار در فلسطین اتخاذ کند. به موازات پیشرفت در ایجاد امنیت برای اسرائیل، دولت بوش از تل آویو خواست به مواضعی که پیش از ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ داشت عقب نشینی کند. دولت آمریکا همچنین از اسرائیل خواست بر طبق پیشنهاد کمیته‌ی "میتچل" (Mitchel committee) فعالیت‌های شهرک سازی در اراضی اشغالی را متوقف سازد. دولت بوش همچنین خواستار آن شد که اسرائیل مجدداً به فلسطینی‌ها اجازه حرکت و جابجایی آزادانه را بدهد تا به این صورت فلسطینی‌ها بتوانند زندگی عادی و فعالیت‌های اقتصادی شان را از سر بگیرند. (طارمی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۱۰۳)

بنا بر نظر دولت بوش لازمه‌ی رسیدن به صلح، دست یافتن هر دو طرف به آزادی است. در این راستا دولت بوش معتقد بود باید یک دولت مستقل و دموکراتیک در فلسطین ایجاد بشود تا بتواند در صلح و امنیت در کنار اسرائیل بسر برد. موضع دولت بوش آن بوده که فلسطینی‌ها، مانند سایر ملت‌ها شایسته داشتن دولتی هستند که در خدمت منافع آنها و پاسخگوی نیازهای آنها باشد. (بوزان، ۱۳۸۱: ۲۰). همچنین دولت بوش آمادگی خود را اعلام کرد تا همراه با سایر کمک دهندگان بین‌المللی و بانک جهانی با دولت فلسطین در زمینه‌ی توسعه اقتصادی، کمکهای بشردوستانه و برنامه‌ای برای ایجاد، تامین منابع، مخارج و نظارت بر یک قوه‌ی قضائیه‌ی مستقل در این سرزمین همکاری کند. در صورتی که فلسطینی‌ها از دموکراسی استقبال کنند، به حاکمیت قانون احترام بگذارند، با فساد مقابله کنند و قاطعانه تروریسم را رد کنند دولت آمریکا برای تشکیل یک دولت فلسطینی از آنها حمایت خواهد کرد. (ودرین، ۲۰۰۱)

از این رو صلح بین اسرائیل و فلسطین در اولویت‌های دستور کار دولت بوش قرار داشت. اما دولت بوش پیگیری آن را در ایجاد تغییر در موازنه‌ی منطقه‌ای جست‌وجو می‌کرد. با آغاز قرن بیست و یکم با شروع انتفاضه‌ی دوم در سرزمین‌های اشغالی و متوقف شدن روند صلح بین اسرائیل و فلسطین، تامین امنیت اسرائیل بیش از پیش برای آمریکا مطرح شد. دولت بوش که معتقد بود «آمریکا متعهد است به یک دولت مستقل و دموکراتیک فلسطینی، که در کنار

اسرائیل در صلح و امنیت زندگی کند. (THE White House, 2002: 9) تحت تاثیر افکار نومحافظه‌کاران به این باور رسید که کلید حل مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل در منطقه‌ی خاورمیانه است (H.gordon, 2002). در نتیجه وی در خصوص صلح فلسطینیان و اعراب با اسرائیل و افزایش ضریب امنیتی اسرائیل راهکار مناسب را در سرنگونی رژیم صدام دانست و معتقد بود که در چنین وضعی فلسطینی‌ها و اعراب در موضع ضعف قرار خواهند گرفت و در نتیجه به صلح تن می‌دهند. در نتیجه منافع آمریکا و اسرائیل تامین خواهد شد. دولت بوش با لشگرکشی نظامی به عراق و تسلط بر منابع نفت و گاز عراق که تامین‌کننده عمده نیاز انرژی چین، ژاپن و فرانسه بود، و همچنین با حضور ناوگان نظامی این کشور در آبهای خلیج فارس و تسلط بر تنگه‌ی هرمز، بر عبور و مرور کشتیرانی در این دریا اشراف حاصل کرده و به نوعی اقتصاد این کشورها را نیز تحت تاثیر و کنترل قرار داد. (سایت اورشلیم، ۱۳۹۲: ۸-۹) به مرور زمان این مقوله امکان تحقق پیدا نکرد و فشارهای بین‌المللی و داخلی بر ایالات متحده جهت خروج از عراق بر این کشور وارد شد و افزایش یافت. از این رو دولت بوش نه تنها نتوانست صلح اعراب و اسرائیل را به سامان برساند بلکه آنچنان در دیگر مسائل منطقه‌ی خاورمیانه درگیر شد که مسئله‌ی فلسطین در اولویتهای بعدی دولتش قرار گرفت.

۵-۲- نگرش دولت اوباما نسبت به صلح فلسطین و اسرائیل

یکی از مهمترین مسائلی که دولت آمریکا در طول قرن بیستم و بیست و یکم با آن مواجه بوده و تاکنون نتوانسته راه حل مناسبی برای آن بدست آورد، مساله‌ی صلح اعراب و اسرائیل، و حل مسئله‌ی فلسطین است. آنچنانکه دولت اوباما مطرح کرده، آمریکا متعهد به اجرای طرح دو دولت، در جهت تامین منافع مردم فلسطین، و همچنین در جهت تامین منافع و امنیت ملی اسرائیل است. بر اساس این طرح تشکیل یک دولت مستقل و ماندگار فلسطینی به عنوان سرزمین مردم فلسطین، در کنار دولت یهودی اسرائیل، با بهره‌مندی دو کشور از حق تعیین سرنوشت، امنیت و صلح پذیرفته شده است. (Haaretz, 2013)

اوباما در سخنرانی خود در سال ۲۰۰۹ در وزارت خارجه‌ی آمریکا در واشنگتن، ضمن تشریح سیاست‌های آمریکا درباره‌ی وضعیت فعلی خاورمیانه، حمایت خود را از تاسیس کشور مستقل فلسطین بر اساس مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷ اعلام کرد. اوباما بیان کرد که مرزهای سال ۱۹۶۷ باید مبنای مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطینی‌ها در آینده باشد. ولی طرفین باید در نظر داشته باشند که شرایط در دو سوی مرز تغییر کرده است و حتی تغییراتی هم باید صورت گیرد. (Feldman, 2009: 2)

باراک اوباما همچنین در سخنرانی خود در ژوئن ۲۰۰۹، در دانشگاه قاهره اعلام کرد: «به همان اندازه که نمی‌توان موجودیت اسرائیل را انکار کرد، موجودیت فلسطین نیز خدشه ناپذیر است.» وی درباره‌ی شهرک سازی‌ها (توسط اسرائیل) نیز به این موضوع اشاره کرد که «ایالات متحده تداوم شهرک سازی‌ها را مشروع نمی‌داند، زیرا موجب تضعیف تلاش‌ها برای تحقق صلح می-

شود. اکنون زمان توقف شهرک‌سازی‌ها فرا رسیده و تنها راه حل منازعه میان فلسطینی‌ها و اسراییلی‌ها تحقق آمال هر دو طرف با تشکیل دو دولت مستقل است. تا آنها بتوانند در کنار یکدیگر با صلح و امنیت زندگی کنند. شرایط زندگی مردم فلسطین قابل تحمل نیست. ما به خواست مشروع فلسطینی‌ها برای برخورداری از یک دولت مستقل بی توجهی نخواهیم کرد.» (whitehouse,2009)

اوباما با تلاش برای بی طرف نشان دادن خود اعلام کرد که «زمان آن رسیده است تا مذاکرات بدون پیش شرط را که در برگیرنده‌ی همه‌ی موضوعات مربوط به امنیت اسرائیل و فلسطین، مرزها، پناهندگان و ... باشد، از سر گرفت.» هدف روشن است: دو دولت که با صلح و امنیت در کنار هم زندگی کنند؛ یک دولت یهودی برای اسرائیل که دارای امنیت کامل برای شهروندانش باشد و یک دولت باثبات و مستقل فلسطینی که به اشغال سرزمین‌اش که پس از ۱۹۶۷ انجام گرفته، پایان داده شود. (حاتم زاده، شماره ۱۷: ۹۹)

با این وجود اوباما با درخواست فلسطین از سازمان ملل متحد برای به رسمیت شناخته شدن این کشور مخالفت نمود. وی در سخنرانی خود درباره جهان عرب در ۱۹ مه ۲۰۱۱ مخالفت ضمنی خود را با طرح عضویت فلسطین در سازمان ملل اعلام کرد. همچنین سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، "مارک تونر" نیز گفت: «واشنگتن تعهد خویش را نسبت به اسراییل و فلسطین با نیت خویش ادامه خواهد داد که نه تنها به تجدید مذاکرات بلکه به یک توافق نامه صلح خواهد انجامید و پیامد آن امکان زندگی دو دولت در کنار یکدیگر خواهد بود.» با این حال، باراک اوباما اصرار می‌کرد که هرگونه تلاش فلسطین برای عضویت در سازمان ملل را به عنوان یک عضو مستقل و تو خواهد کرد. از نظر وی، موضوع شناسایی فلسطین باید از طریق مذاکره صورت گیرد؛ یعنی موضوع مرزها و قدس حل شده، سپس وارد قضایای حقوقی و روندهای بین‌المللی شود. (حاتم زاده، شماره ۱۷: ۱۰۷)

در نهایت در خصوص راه حل صلح بین دو کشور تاکید می‌کند که هیچ صلحی قابلیت تحقق ندارد مگر در نتیجه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای و جلوگیری از سنگ اندازی‌های کشورهای منطقه در این مسیر. وی تاکید کرد «هرگونه صلح میان اعراب و اسراییل فقط زمانی پایدار خواهد ماند که مداخله‌ی مضر منطقه‌ای خاتمه یابد و حمایت‌های سازنده‌ی منطقه‌ای تقویت شود. همان گونه که به دنبال صلح میان اسراییلی‌ها و فلسطینی‌ها هستیم، به دنبال صلح اسراییل و لبنان، اسراییل و سوریه و یک صلح گسترده‌تر میان اسراییل و همسایگانش نیز خواهیم بود. ما همزمان با مذاکرات دوجانبه ابتکار عمل منطقه‌ای را با مشارکت چندجانبه نیز دنبال خواهیم کرد.» (white house,2010)

۶- سیاست دولت بوش در قبال تروریسم در جهان اسلام

۶-۱- اصول سیاست خارجی دولت بوش در جهان اسلام

با وقوع حوادث یازده سپتامبر دولت بوش با معرفی القاعده به عنوان عامل این عملیات تروریستی و با توصیف این حمله به جنگ صلیبی جدید، پیوند و ارتباطی محکم بین این حوادث و جهان اسلام و خاورمیانه برقرار کرد. ارتباط دادن حوادث یازده سپتامبر به القاعده و طرح خطر گسترش سلاحهای کشتار جمعی در خاورمیانه، باعث افزایش اهمیت جهان اسلام و خاورمیانه در معادلات استراتژیک آمریکا و فراهم شدن زمینه برای تلاش جهت تغییر وضع موجود در خاورمیانه شد. از این رو دولت بوش توانست نیت و اهداف دیرین ایالات متحده را در جهان اسلام با پوشش‌های جدید دنبال نماید.

دولت بوش که اولویت اول و اساسی خود را «دفاع از کشور در برابر دشمنان (White House, 2002: Introduction) می دید معتقد بود که، «صرف نمایش قدرت کافی نیست. باید اعمال قدرت کرد.» (عطائی، ۱۳۸۷: ۲۳۰) وی با گذشت زمان، پس از آنکه با اقداماتی یکجانبه افغانستان و عراق را به تصرف درآورد ابراز نمود که ضروریست ائتلاف جهانی علیه تروریسم رشد کند (White House, 2006: 35) از این رو به دنبال همکاری بین‌المللی برای مقابله با تروریسم و حل و فصل مشکلات ناشی از آن برآمد.

بوش «رژیم‌های سیاسی را به نیک و بد، و خیر و شر تقسیم (کرد) که این دیدگاه متأثر از تقسیم ارزشها به خیر مطلق و شر مطلق می‌باشد» (Borrry, 2002) در دوره‌ی تسلط اندیشه تلاش برای تشکیل نظم نوین جهانی بر اساس اندیشه‌های آمریکایی در نظام بین‌الملل، بوش مطرح نمود که هرکس با آمریکا باشد دوست آمریکا و هرکس با آمریکا نباشد دشمن آمریکا است. چنین نگرشی نسبت به نظام بین‌الملل و دولت‌های دوست و دشمن، موجب بدبینی به کشورهای مخالف اندیشه‌ی سیطره آمریکا بر جهان و همچنین گروه‌ها و کشورهای خاکستری می‌شود. تلاش برای اعمال فشار علیه مخالفان، مطرح نمودن عراق، ایران، کره شمالی، سوریه، حماس، حزب الله و ... به عنوان حامیان تروریسم را نیز می‌توان بر اساس همین دیدگاه تبیین نمود. با این دیدگاه بوش اساساً عامل زور را به عنوان بهترین وسیله جهت سوق دادن کشورها و گروه‌های اسلام‌گرای مخالف آمریکا در مسیر مورد نظر آمریکا می‌دانست. اشغال عراق، افغانستان، و تهدید نظامی ایران از این منظر قابل توجه و تحلیل است.

۶-۲- اهداف دولت بوش از سیاست مبارزه با تروریسم در جهان اسلام

بوش هدف نهایی خود از مبارزه با تروریسم را حفظ ارزش‌های دموکراتیک و سبک زندگی آمریکایی معرفی می‌کرد و نظرش بر این بود که تروریستها، به عمد به دنبال بکارگیری خشونت با انگیزه‌ی سیاسی علیه مردم بی گناه هستند (White House, 2002: 5) لذا معتقد بود که جنگ با تروریسم، نبرد میان آزادی و وحشت است، نبردی که به آسانی و به سرعت به پایان نخواهد رسید. وی «آمریکا ... را حق مطلق می‌دانست و مدعی بود هرکه با ما نیست، علیه ما

است...» و آمریکا را قبله‌ی عالم و مسیح جهان به‌شمار آورده (بیگللی، ۱۳۸۵: ۶۸) و معتقد بود که «موثرترین راه برای آمریکا به منظور ارتقای ارزشهای خود، زنده نگه داشتن آنهاست و تعهد آمریکا به دموکراسی، حقوق بشر و اجرای قانون را منابع ضروری توانمندی نفوذ خود در جهان می‌دانست.» (White House, March 2006: 2)

دولت آمریکا در زمان جرج بوش برای پی‌گیری سیاست تحقق نظم مورد نظر خود سعی در بیرون راندن رقبا از میدان نمود. بر این اساس کوشید تا همه مخالفان سیاست آمریکا را به تروریستها نسبت دهد و آنها را حامی ایدئولوژی تروریسم معرفی کند. از این رو تلاش برای تضعیف ایدئولوژی تروریست‌ها و کشورهای حامی آنها از دیگر اقداماتی بود که دولت بوش از آن حمایت می‌نمود. بوش معتقد بود که هدف بلند مدت ایالات متحده آمریکا در نبرد با تروریسم، شکست ایدئولوژیکی آنها است و پیروزی در جنگ علیه ترور به معنی برنده شدن در نبرد ایده‌ها است. ایده‌هایی که می‌تواند به نوبه‌ی خود قاتلان مایل به کشتن قربانیان بی‌گناه را سرخورده کند. (The White House, 2006: 9)

وی با مرتبط کردن اسلام با تروریسم، منشاء تروریسم را در اعتقادات بنیادگرایان اسلامی در منطقه خاورمیانه می‌دانست و اینطور بیان می‌داشت که با وجود پیروزی آزادی بر فاشیسم و کمونیسم در قرن بیستم هم اکنون توتالیتیر جدیدی در حال ظهور و ایجاد تهدید است. وی مطرح می‌نماید که تروریست‌ها همان بنیادگرایان اسلامی هستند که توسط سایر مذاهب و حتی اکثریت مسلمانان نیز رد شده‌اند (White House, 2006: 9) دولت بوش در تشریح تروریسم ویژگی‌هایی را نیز برای عاملان آن برشمرد و در عین حال عنوان نمود که در جنگ علیه تروریسم، دشمن مشخص است: بخش‌هایی از جهان اسلام مانند بن لادن (در افغانستان)، صدام حسین، سوریه، ایران، تشکیلات خودگردان فلسطین که نسبت به آمریکا و دیدگاه‌هایش خصومت دارند و تاکید داشت که در فضای پس از یازده سپتامبر می‌بایست آنها را سرکوب کرد. (عطائی، ۱۳۸۷: ۲۳۰) بر این اساس با توجه به اینکه بوش منشا تروریسم را در اعتقادات بنیادگرایان اسلامی در منطقه‌ی خاورمیانه می‌داند و برخی از گروه‌ها و کشورها را به عنوان مصداق تروریست یا حامی تروریسم معرفی می‌کند، هدف از مبارزه با تروریسم را نیز مقابله با این گروه‌ها و دولت‌ها می‌داند و زیر این عنوان همه مخالفان خود را در ردیف تروریست‌ها قرار می‌دهد.

۶-۳- مصادیق تروریسم در جهان اسلام از دیدگاه دولت بوش

سیاست دولت بوش برای مبارزه با تروریسم بعد از یازده سپتامبر مطرح شد. با توجه به آنکه در این رویداد القاعده به عنوان عامل حمله معرفی شد مبارزه با این گروه و شعب مختلف وابسته به آن به عنوان مصادیق گروه تروریستی و عامل ترور معرفی شدند و جنگ با تروریسم به مبارزه با القاعده، و رهبران و حامیان آن معنی شد. اما سیاست جنگ با تروریسم محدود به مبارزه با القاعده و حامیان آن نبود. بر این اساس مصادیق ترور و تروریسم از نظر دولت آمریکا

نیز تنها به این گروه و حامیان آن منحصر نمی‌شد. با توجه به اصول سیاست خارجی دولت بوش و با توجه به اهدافی که در سیاست جنگ با تروریسم اعلام شده بود هریک از گروه‌ها یا کشورهای که با بازی خارج از قواعد مورد قبول امریکا، نظم مورد نظر امریکا یا ارزش‌های مورد حمایت امریکا را تهدید کنند به عنوان تروریست و حامی تروریسم شناخته شده و باید با آنها مبارزه شود. از این روست که سازمانها و گروه‌های متعددی از نظر امریکا در فهرست گروه‌های تروریستی و دولتهای مختلفی در فهرست حامیان تروریسم جای گرفته اند. در جهان اسلام و خاورمیانه علاوه بر القاعده و سایر گروههای افراطی و خشونت‌طلب که اختلاف نظری درباره‌ی تروریست بودن آنها وجود ندارد، مجموعه‌ی سازمانها و گروه‌های مبارز و آزادی-بخشی که بر خلاف سیاست‌های آمریکا عمل می‌کنند به عنوان گروه‌های تروریستی، و دولت-های حامی آنها نیز به عنوان حامی تروریسم معرفی شدند. چنانکه امریکا سازمان‌های فلسطینی جهاد اسلامی فلسطین، حماس (مقاومت اسلامی فلسطین)، جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، جبهه‌ی مردمی آزادی فلسطین، و نظایر آنها، و حزب الله لبنان در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داده و کشورهای ایران و سوریه را که از این گروه‌ها حمایت می‌کنند به عنوان حامیان تروریسم معرفی کرده اند (Bureau Of Counterterrorism, 2012-2014). این فهرست اگر چه قبل از دولت بوش تهیه شده بود اما در دوره‌ی بوش با نسبت دادن تروریسم به جهان اسلام، مقابله با گروه‌ها و سازمان‌هایی که در این فهرست قرار داشتند و دولت‌های حامی آنها بیش از گذشته مورد تاکید قرار گرفت. از این منظر بود که دولت جرج بوش ایران را محور شرارت نامید و کوشید تا زیر عنوان جنگ با تروریسم این گروه از بازیگران موثر و دولت‌ها در جهان اسلام را تحت فشار قرار داده، آنها را وادار به پذیرش سیاست‌های کاخ سفید نماید.

۶-۴- ابزارهای دولت بوش برای مقابله با تروریسم در جهان اسلام

دولت بوش با دیدگاهی که درباره تروریسم و مقابله با آن داشت، برای عملیاتی نمودن سیاست‌های خود در کشورهای اسلامی خاورمیانه، غالباً به جای بهره‌گیری از دیپلماسی از حربه‌ی اجبار به شکلی گسترده استفاده کرد. (عطائی، ۱۳۸۷: ۲۳۲) این دولت تاکید داشت که در مبارزه با تروریسم باید به ایجاد تغییراتی بنیادی دست یافت تا تهدیدی که از سمت تروریست‌ها علیه منافع امریکا وجود دارد به صورت بنیادی از میان برود در بلند مدت نیز بازگشتی برای آنها وجود نداشته باشد. بر این اساس "دولت بوش بر این باور بود که اجبار-اجماع - اقبال و استفاده از قدرت و قوه‌ی قهریه نیروهای مسلح آمریکا برای ملت سازی برای سالیان متمادی در این منطقه (خاورمیانه) می‌تواند منافع ایالات متحده آمریکا و استمرار نظم لیبرالیستی بین‌المللی را تضمین نماید". (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۱۴)

بر این مبنا و در راستای تحقق این استراتژی دولت بوش خاورمیانه، عراق و افغانستان را مرکز اصلی القاعده برشمرد و در نتیجه برای مقابله با آنان دو استراتژی جنگ پیشدستانه و دفاع پیشگیرانه را سرلوحه‌ی اقدامات خود جهت مبارزه با تروریسم قرار داد. (White House,)

8: March 2006) ایالات متحده برای مقابله با تهدیدات امنیت ملی برای یک بازه‌ی زمانی بلند مدت از اقدامات پیشگیرانه استفاده می‌نمود. (White House, 2002: 15) این دولت معتقد بود که عواقب ناشی از حمله با سلاح‌های کشتار جمعی به طور بالقوه بسیار ویرانگر هستند (White House, 2006: 23) و در نتیجه باید از حملات توسط شبکه‌های تروریستی قبل از وقوع آنها جلوگیری شود (White House, 2006: 12) و این اصل و منطق پیشدستی است.

اقدام پیشدستانه و توسل به زور، چارچوب سیاست‌های دولت بوش را شکل می‌دادند. وی در اغلب موارد مانند اعمال فشار برای صدور قطعنامه‌های شورای امنیت و اعمال تحریم علیه مخالفان، تا حد زیادی به جای دیپلماسی از حربه اجبار در منطقه‌ی خاورمیانه بهره می‌گرفت. (White House, 2002: Introduction) وی بر اساس پایبندی به ارزش‌های حاکم بر آمریکا در خصوص دموکراسی و حقوق بشر، در برخی موارد «از دیپلماسی عمومی برای ترویج جریان آزاد اطلاعات و افکار، برای روشن شدن امیدها و آرمان‌های آزادی، از کسانی که در جوامع حامی تروریسم تحت فشار قرار داشتند حمایت کرد.» (White House, 2002: Introduction-6) اما بطور کلی دولت بوش استفاده از نیروی نظامی را برای مبارزه با تروریسم در اولویت خود قرار داد و استفاده از سایر ابزارهای قدرت ملی را برای کشتن و یا گرفتن تروریست‌ها در مراتب بعدی می‌دانست. (The White House, 2006: 9)

دولت بوش هر جا امکانپذیر بود می‌کوشید تا با تکیه بر سازمان‌های منطقه‌ای و توانایی‌های کشورهای دوست با تروریسم مبارزه کند. لذا در هر جا که دولت‌های دوست آمریکا توان کافی برای مبارزه با تروریسم در داخل خاک خود را نداشتند، دولت آمریکا و متحدین امکانات لازم را برای سرکوب تروریسم در اختیار دولت مربوطه قرار می‌دادند. (Laempire in Guerre. EPO, 2001, Samir Amin. Les attentats) وی تقویت اتحادها، ایجاد همکاری با دشمنان سابق و نوآوری در استفاده از نیروهای نظامی، فناوری‌های مدرن، از جمله توسعه‌ی یک موشک موثر در سیستم دفاع، و تاکید بر روی افزایش جمع آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها تاکید می‌نمود. (White House, 2002: Introduction-14)

از منظر دکترین بوش از ضروریات مبارزه با تروریسم است که آمریکا بطور فعال وارد مناقشات حساس منطقه‌ای بشود تا از این طریق مانع از آن شود که درگیری‌ها بطور انفجارآمیزی تشدید شده و نهایتاً عواقب سوء آن متوجه ایالات متحده گردد. بحران‌های منطقه‌ای می‌توانند به اتحاد آمریکا با دوستانش آسیب وارد سازد، موجب تجدید رقابت میان قدرت‌های بزرگ گردند و لطمات انسانی بسیار سنگینی به دنبال داشته باشد. (Mackey, 1992)

بر اساس همین دیدگاه دولت بوش در پی حمایت از دولت‌های متوسط و مدرن، به خصوص در جهان اسلام برآمد، تا اطمینان حاصل کند که شرایط و ایدئولوژی که به ترویج تروریسم منجر می‌شود در این کشورها زمینه‌ی باروری را پیدا نکرده‌اند. دیدگاه دولت بوش در خاورمیانه این بود که «اگر دموکراسی در خاورمیانه تحقق یابد، به لحاظ اینکه چشم اندازهای

واحد، ارزش‌های هم‌سو و الگوهای یکسان در بین رهبران و مردم کشورها به وجود خواهد آمد، منازعات بین بازیگران منطقه مدیریت خواهد شد و ریشه‌های افراط‌گرایی به خشکی خواهد گرایید... و این تنها در بستر حاکمیت دموکراسی به وجود می‌آید» (دهشیار، ۱۳۸۶) در نتیجه به گسترش دایره‌ی توسعه، باز کردن جوامع و ساخت زیرساخت‌های دموکراسی در این کشورها تاکید می‌نمود. (White House, 2002: 2)

۶-۵- محل تمرکز تروریسم از نظر دولت بوش

سیاست مبارزه با تروریسم که بعد از یازده سپتامبر از سوی دولت امریکا اعلام شد گرچه سیاست جهانی معرفی شد اما بر برخی از مناطق تمرکز داشت. اعتقاد کارگزاران دولت بوش به اینکه اعتقادات اسلامی بویژه اعتقادات گروه‌های افراطی موجب گرایش به تروریسم است و فعالیت‌های گروه‌های تروریستی در جهان اسلام بویژه خاورمیانه متمرکز است، موجب شد تا منطقه‌ی خاورمیانه به عنوان نقطه‌ی تمرکز سیاست مبارزه با تروریسم شاکله‌ی اندیشه‌ی بوش و سیاستمداران نومحافظه‌کار این کشور را تشکیل دهد. بر این اساس بود که وی اولویت خود را مقابله با دو کشور افغانستان و عراق به ترتیب به عنوان مرکز طالبان و القاعده (White House, 2002: 5) و حامی القاعده و تروریسم و مهمترین خطر برای منافع ایالات متحده معرفی نمود و به فاصله‌ی یک سال، پس از یازده سپتامبر به این دو کشور حمله و آنها را به اشغال خود در آورد.

با گذشت زمان در این دیدگاه تغییراتی ایجاد شد. فرو رفتن آمریکا و نظامیان این کشور در مشکلات افغانستان و عراق و ناتوانیش در حل مقوله‌ی تروریسم، موجب شد بوش در سال ۲۰۰۶ معتقد شود که امروزه شبکه‌های تروریستی به مراتب پراکنده‌تر و کمتر متمرکز هستند و در قالب سلول‌های کوچکتر و با الهام از یک ایدئولوژی مشترک و کمتر متأثر از یک ساختار فرماندهی متمرکز عمل می‌نمایند. (White House, 2006: 9) بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت از نظر دولت بوش حوزه‌ی عمل تروریسم گستره جهانی بوده اما در برخی مناطق متمرکز شده‌اند. از این رو مبارزه با تروریسم و القاعده در سراسر جهان و با رویکردی خاص به جهان اسلام و منطقه‌ی خاورمیانه شکل گرفت و این تفکر زمینه‌ی حضور ایالات متحده آمریکا را در دو جنگ عراق و افغانستان و ارائه‌ی طرح خاورمیانه بزرگ را به وجود آورد.

۶-۶- ابزار تروریست‌ها برای تهاجم به منافع ملی آمریکا از نظر دولت بوش

دولت بوش تروریسم را به عنوان مهمترین دشمن ایالات متحده‌ی آمریکا معرفی کرد. بر این اساس بوش اعلام کرد تروریست‌ها در پی آسیب زدن به ملت و منافع ملی آمریکا هستند. وی معتقد بود آنها این اقدام را با بهره‌گیری از ادوات و مهمات جنگی و نظامی انجام می‌دهند و خواهند داد. دولت بوش با نگاهی خاص به این اعتقاد رسیده بود که تروریست‌ها انگیزه‌ی قوی برای انتقام و ترور دارند (White House, 2006: 10) و ایدئولوژی آنها قتل عمدی مردم بی-

گناه را توجیه می‌نماید. از این رو اعتقاد داشت حمله به آمریکا و منافع ملی آمریکا نیز که با این انگیزه و اعتقاد ایدئولوژیکی قوی صورت می‌گیرد، می‌تواند برای ایالات متحده آمریکا و منافعش مهلک باشد.

با این دیدگاه و تحلیل از تروریسم، دولت بوش از دستیابی دشمنان آمریکا و تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی ابراز نگرانی می‌کرد و اعلام می‌نمود که «شواهد نشان می‌دهد که دشمنان ما با عزم و اراده به دنبال دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند» (White House, 2002: Introduction) وی همچنین در سال ۲۰۰۶ نیز از تلاش تروریست‌ها برای دستیابی به سلاح‌های شیمیایی ابراز نگرانی (کرد) (White House, 2006: 22) در دوره‌ی جرج بوش پسر، نسبت به مقوله‌ی قدرت نرم و بهره‌گیری از رسانه، دیپلماسی و مذاکره جهت تامین منافع ملی کمتر توجه شد. لذا بخش عمده‌ی تلاش‌ها برای نابودی تروریسم از طریق برخورد نظامی صورت گرفت. در این وضعیت تصور دولتمردان آمریکا این بود که مهمترین ابزارها و آلات تروریست‌ها جهت مقابله با آمریکا، تسلیحات و برخورد‌های نظامی است و آنها از اقداماتی همچون بمب‌گذاری، حمله به تاسیسات نظامی و غیرنظامی، هواپیماربابی، انجام عملیات‌های انتحاری و عملیات چریکی و ... بهره می‌گیرند. بر این اساس دولت بوش نیز بر کاربرد راهکارها و ابزارهای نظامی تاکید می‌کند و آن را راه علاج و دفع خطر تروریسم می‌داند.

۷- سیاست اوپاما در مبارزه با تروریسم در جهان اسلام

۷-۱- اصول سیاست خارجی دولت اوپاما در جهان اسلام

دولت اوپاما برخلاف دولت بوش که توجه چندانی به ارتباط و پیوند با جوامع مسلمان سراسر جهان و کشورهایی که روابط آنها با آمریکا تنش‌آلود بود، نکرد، بر تعامل گسترده‌تر (آمریکا) با جوامع مسلمان سراسر جهان جهت پیشرفت در زمینه‌ی موضوعات سیاسی و امنیتی مهم، توجه نمود. (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۴) بر این اساس سیاستش در قبال سایر کشورها از جمله کشورهای اسلامی و کشورهایی که با آمریکا روابط تنش‌آلودی داشتند بر مبنای اصل تنش‌زدایی استوار بود. تنش‌زدایی معمولاً در رابطه با سیاست امنیتی و روابط بین‌الملل به کار می‌رود، و به معنی پایین آوردن میزان تشنج و کشمکش بین دولت‌های درگیر (رحیق اعضان، ۱۳۸۴: ۹۷) و برطرف کردن اختلاف‌ها نه از طریق زور، تهدید و یا شمشیر کشیدن به روی یکدیگر، بلکه از طریق مسالمت‌آمیز و نشستن دور میز مذاکره است (آقابخشی، ۱۳۷۵: ۱۰۴) سه ویژگی را می‌توان برای سیاست تنش‌زدایی میان دولت‌ها برشمرد که عبارتند از: ۱. مذاکره بین دولت‌ها برای کنترل یا پایین آوردن سطح تولیدات نظامی ۲. رشد و توسعه‌ی روابط اقتصادی بین دولت‌های درگیر ۳. مذاکرات سیاسی برای به حداقل رساندن میزان علل برافروختگی تشنج و کشمکش. (رحیق اعضان، ۱۳۸۴: ۹۷)

بر این اساس دولت اوباما همواره تلاش نمود اعلام نماید اساسا به اصل دموکراسی و آزادی فردی برای انتخاب راه صحیح توسط ملت‌ها و دولت‌ها احترام می‌گذارد و اینکه تلاش بی پایان برای تحمیل ارزش‌های خود را رد می‌کند». (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۵) اوباما سعی کرد تا بدبینی‌ها به سیاست‌های آمریکا را که در زمان بوش به دلیل اعمال سیاست‌های جنگ‌طلبانه، یک جانبه‌گرایانه، و پیوند زدن بین تروریسم و اسلام ایجاد شده بود اصلاح نماید و از این طریق امکان ارتباط و مذاکره با دولت‌ها را برای پی‌گیری اهداف مشترک از جمله مبارزه با تروریسم فراهم نماید. امید دولت اوباما این بود که از این راه تشنج‌های موجود در روابط آمریکا با سایر دولت‌ها را کاهش داده و به تنش‌زدایی برسد. بر این اساس در خصوص عراق، انتقال قدرت و واگذاری مسئولیت برقراری امنیت به نیروهای نظامی این کشور را در پیش گرفت. اوباما تاکید کرد «ما در حال انتقال مسئولیت و حاکمیت کامل به عراقی‌ها هستیم، روندی که شامل خروج نیروهای ما، تقویت ظرفیت غیرنظامی ما و یک مشارکت طولانی مدت با دولت و مردم عراق است (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۴). وی همچنین اتحاد و امنیت عراق و ترغیب دموکراسی در این کشور و بازگشتن این کشور به آغوش منطقه را هدف خود اعلام کرد (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۶)

نحوه‌ی برخورد باراک اوباما با ایران و دستیابی این کشور به انرژی هسته‌ای را می‌تواند شاهد مثال دیگری در این خصوص دانست. از نظر دولت اوباما وقوع هرگونه تشنج و درگیری در منطقه‌ی خاورمیانه در نتیجه‌ی برخورد با ایران، می‌تواند آسیب‌های جدی به منافع ایالات متحده در منطقه و همپیمان وی (اسرائیل) وارد سازد. از این رو این دولت از ابتدای به قدرت رسیدن اعلام کرد آماده مذاکره با ایران است و در این جهت ارسال پیام‌های مختلف به رهبران ایران را آغاز کرد. از سوی دیگر با وجود اینکه همواره بر روی میز بودن همه‌ی ابزارهای حل مسئله هسته‌ای ایران تاکید می‌نمود از ابزارهای دیپلماسی در کنار تحریم اقتصادی و سیاسی سود جسته حل مسالمت آمیز و منطبق با گفت‌وگوی سازنده را برای دستیابی به توافق با ایران در پیش گرفته است.

۷-۲- اهداف دولت اوباما از مبارزه با تروریسم در جهان اسلام

دولت اوباما هدف از مبارزه با تروریسم را نه تنها دفاع از آمریکا و حفظ ارزش‌های لیبرال دموکراسی بلکه دفاع از ملت‌ها و حفظ ارزش‌های انسانی اعلام کرد. از نظر دولت اوباما هدف از مبارزه با تروریسم تحقق آزادی، عدالت، برابری، کرامت، امید، و فرصت است در مقابل هدف تروریست‌ها که به دنبال بی‌عدالتی، اختلال و تخریب ایالات متحده هستند. (White House, 2011: 5) رئیس جمهور ایالات متحده ضمن تاکید بر احترام به حقوق بشر اعلام کرد احترام برای حقوق جهانی در تضاد کامل با عملیات گروه‌هایی مانند القاعده، وابستگان و پیروان آن و دیگر سازمان‌های تروریستی است. (White House, 2011: 5)

اوباما اگرچه بر مبارزه با تروریسم تأکید دارد اما با تحلیلی که از منشا و چگونگی شکل‌گیری تروریسم دارد مبارزه با آن را به سمت تلاش برای تغییر ساختارهای کشورهای اسلامی به‌ویژه در خاورمیانه سوق می‌دهد. به اعتقاد اوباما وجود حکومت‌های دیکتاتوری و پادشاهی در منطقه‌ی خاورمیانه به جهت اینکه فاقد هرگونه مشروعیت سیاسی و مردمی و همچنین فاقد حداقل معیارهای دموکراسی هستند، موجب نارضایتی مردمان این مناطق می‌شوند. این نارضایتی گرایش آنان به گروه‌های افراطی و تروریستی برای اخذ حق و حقوقی می‌شود که آنها برای خود متصور هستند. بر این اساس هدف از مبارزه با تروریسم محدود به شناسایی و مقابله با گروه‌های تروریستی نمی‌ماند بلکه تلاش برای اصلاح ساختار سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه را نیز در بر می‌گیرد. از این رو ایجاد اصلاحات ساختاری در جوامع هدف از جمله کشورهای خاورمیانه به عنوان بخشی از اهداف آمریکا برای مبارزه با تروریسم شناخته می‌شود. در پیگیری چنین اهدافی رئیس‌جمهور آمریکا تأکید می‌نماید: «ما تا برقراری حقوق جهانی تمام مردم به پیش خواهیم رفت. حتی کسانی که با ما مخالفند ما تعامل خود با آنان را به منظور حمایت از آرزوهای تمام مردم برای امنیت و فرصت ابراز خواهیم کرد.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۳)

۷-۳- مصادیق تروریسم در جهان اسلام از دیدگاه دولت اوباما

سیاست دولت اوباما در معرفی مصداق‌های تروریسم چندان تفاوتی با سیاست‌های بوش در سال‌های بعد از یازده سپتامبر نداشت. این دولت نیز القاعده و گروه‌های افراطی را به عنوان مصداق تروریسم معرفی کرد. اما به رغم تلاشی که برای شکل دادن روابط بهتر با جهان اسلام و رفع بدبینی‌های موجود در جهان اسلام نسبت به آمریکا انجام داد، همچنان با استناد به فهرست سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی که از قبل تهیه شده بود، بسیاری از گروه‌های اسلامی را به عنوان گروه تروریستی و دولت‌های مسلمان حامی آنها را حامی تروریسم معرفی کرد و سیاست جنگ با تروریسم را به سیاست مقابله با هریک از گروه‌ها یا کشورهایی که خارج از قواعد مورد قبول آمریکا بازی می‌کردند، و تهدیدی برای نظم مورد نظر آمریکا یا ارزش‌های مورد حمایت آمریکا به حساب می‌آمدند تبدیل کرد. دولت اوباما نیز مجموعه سازمان‌ها و گروه‌های مبارز و آزادیبخشی را که بر خلاف سیاست‌های آمریکا عمل می‌کنند به عنوان گروه‌های تروریستی، و دولت‌های حامی آنها را به عنوان حامی تروریسم معرفی کرد. در دوره‌ی اوباما نیز سازمان‌های فلسطینی جهاد اسلامی فلسطین، حماس (مقاومت اسلامی فلسطین)، جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، جبهه‌ی مردمی آزادی فلسطین، و نظایر آنها، و حزب الله لبنان در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داشتند و کشورهای ایران و سوریه که از این گروه‌ها حمایت می‌کردند به عنوان حامیان تروریسم معرفی شدند. (Bureau Of Counterterrorism, 2012-)

2014) از این رو دولت اوباما نیز همچون دولت جرج بوش کوشید با عنوان جنگ با تروریسم

این گروه از بازیگران موثر و دولتها در جهان اسلام را تحت فشار قرار دهد و آنها را وادار به پذیرش سیاست‌های کاخ سفید نماید.

۷-۴- ابزارهای دولت اوباما برای مقابله با تروریسم

ابزارها و روش‌هایی که دولت اوباما برای مبارزه با تروریسم مورد استفاده قرار دارد گرچه در برخی موارد با دولت بوش شباهت‌هایی دارد ولی با آن متفاوت است. دولت اوباما مطابق با نظر دولت بوش، تقویت کشورهای در معرض خطر القاعده را پیگیری می‌کرد و معتقد بود که هر جا که القاعده یا اعضای تروریست آن برای ایجاد یک پناهگاه امن تلاش می‌کنند... ما با فشار مضاعف با آنها رویارو خواهیم شد. (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۲) در این خصوص اعتقاد دستگاه سیاست خارجی دولت اوباما بر این امر معطوف است که «عملیات‌های تروریستی را پیش از آنکه آنها به انجام برسند مختل م‌کنیم و پناهگاه‌های بالقوه را پیش از آنکه القاعده و اعضای تروریست آن بتوانند در آن لانه کنند، تخریب می‌کنیم.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۲)

نگاه اوباما به مقوله‌ی اعمال فشار بر تروریست‌ها این است که این اعمال فشار از طرق دیپلماتیک صورت گیرد. اوباما سعی کرد این اعمال فشار را از طریق همکاری با سایر کشورها عملیاتی کند. این دیدگاه است که در سال ۲۰۱۴ و پس از پیشروی‌های گروه داعش در عراق به تشکیل ائتلاف بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم منتهی می‌شود. اوباما مطرح می‌نماید: «ما در حال تقویت عرف‌های بین‌المللی برای منزوی کردن دول‌هایی هستیم که این عرها را نادیده می‌گیرند.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۱۸) وی همچنین بدنبال تقویت حاکمیت قانون و معتقد بوده که باید تروریست‌ها را در یک سیستم مشروع و معتبر و شفاف به عدالت سپرد (White House, 2011: 9) دولت اوباما برخلاف دولت بوش که زندان‌هایی مانند زندان گوانتانامو را تعبیه کرده و به آزار و شکنجه‌ی مظلومان به اقدامات تروریستی می‌پرداخت، مخالفت خود را با بازداشت و پنهان‌کاری عنوان نمود و بر رفتار مطابق با قانون اساسی و قوانین آمریکا تاکید کرد (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۲) البته این اقدامات در عمل ادامه یافت.

اوباما معتقد بود برای مقابله با ترویست‌ها باید منابع درآمد و منابع مالی تروریست‌ها را تضعیف نمود. وی می‌گفت: «ما همچنان به گسترش و افزایش تلاش در میان گروه‌های تروریستی جهت مسدود کردن جریان منابع مالی و اخلال در تسهیل و حمایت از فعالیت‌های تروریستی می‌پردازیم و از تحمیل تحریم‌ها به آنها استفاده می‌کنیم.» (White House, 2011: 10) در عین حال اوباما تاکید داشت با راهبرد موفق ایالات متحده در حوزه‌ی رسانه‌های سنتی و یا فضای مجازی، می‌توان ایدئولوژی القاعده را تضعیف کرد و مهار نمود. این امر موجب کاهش و محدود شدن عوامل خاص آن به عنوان یک کاتالیزور و توجیهی برای تمرکز بر خشونت می‌شود. (White House, 2011: 17) از نظر دولت اوباما پیروزی بر القاعده و پیروان

آن، و رهایی از تهدیدهای آنها امری بعید است، اما می‌توان از حمله‌ی آنها به اهداف خاص جلوگیری کرد و یا آنها را متقاعد نمود که موفقیت در تلاش‌هایی که انجام می‌دهند بعید است. اوپاما وضعیتی را تبیین می‌نمود که در آن نیازی به وجود ارتباط مستقیم بین افراد با القاعده وجود ندارد. اما ایدئولوژی القاعده در صورتی که مورد پذیرش افراد واقع شود می‌تواند موجب شکل دهی به رفتار خشونت آمیز و تروریستی توسط افراد شود. در نتیجه یک تهدید خاص را متوجه افراد و شهروندان آمریکایی می‌دانست. وی بهترین دفاع در مقابل این تهدید را خانواده های مطلع و مجهز (به آگاهی)، مردم و نهادهای محلی می‌دانست، و اعتقاد داشت دولت فدرال در زمینه‌ی اطلاعات برای درک این تهدید و توسعه‌ی تعامل جامعه و برنامه‌های توسعه ای برای قدرتمند سازی مردم محلی باید سرمایه گذاری کند. (Benjamin, 2010: 19) اوپاما از اهرم اخبار و اطلاعات موجود برای مختل کردن حملات و از هم گسیختن سازمان‌های تروریستی وابسته به القاعده استفاده می‌کرد. (Benjamin, 2010: 22)

دولت اوپاما اگرچه همواره مشی دیپلماتیک و ابزار و قدرت نرم را بر بهره‌گیری از قدرت نظامی و ابزار و ادوات سخت ترجیح می‌داد اما در خصوص استفاده از ابزار نظامی تاکید می‌کند « کاربرد قوای نظامی گاهی اوقات ممکن است برای دفاع از آمریکا، همیمانان یا به منظور حفظ صلح و امنیت، از جمله حفظ امنیت شهروندانی که با بحران شدید انسانی مواجه هستند، لازم باشد.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۳) این دولت استفاده از زور را تنها در شرایطی لازم می‌دانست که ارزش‌های آمریکا با خطر و تهدید مواجه شده باشند و کاربرد آن مطابق قانون و همراه با مشروعیت باشد و موجب تقویت مشروعیت آن گردد. (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۳) از اینرو شاید بتوان چکیده‌ی اندیشه‌ی دولت اوپاما در برخورد با تروریسم را در مفهوم قدرت هوشمند متجلی دانست. هیلاری کلینتون در دوره‌ی تصدی سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا بر قدرت هوشمند تاکید و اعلام کرد دولت جدید (دولت اوپاما) بدنبال پیاده سازی "قدرت هوشمند" است. قدرتی که ترکیبی از بهره‌گیری از ابزار جامع قدرت دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی و همچنین طرق قانونی است. (Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia), 2009)

۷-۵- محل تمرکز تروریسم از نظر دولت اوپاما

می‌توان نگاه اوپاما نسبت به تمرکز تروریسم را بر دو پایه تبیین نمود. پایه‌ی اول مبنی بر مقرر اصلی و فیزیکی، که بر مبنای آن رهبران تروریست‌ها اقدام به پرورش فیزیکی، نظامی و اعتقادی افراد می‌نمایند و پایه‌ی دوم مبنی بر آموزش ماهوی و عقیدتی است که از طریق غیر-حضور و بر مبنای پراکنده نمودن اندیشه و ایدئولوژی افراط گرایانه خود از طریق رسانه‌ها و فضای مجازی اقدام به اندیشه‌سازی و ترویج آن در میان مردم مناطق مختلف نموده و زمینه‌ی فعالیت‌های تروریستی را فراهم می‌نمایند. در چنین شرایطی دولت اوپاما دیدگاه خود درباره‌ی محل تمرکز تروریست‌ها را مطرح می‌نماید. از این دیدگاه تروریسم ریشه در اعتقادات افراط-

گرایان اسلامی و القاعده دارد و مقر اصلی آنان در افغانستان و پاکستان است. بنابراین در راهبرد امنیت ملی آمریکا آورده شد که «ما از امنیت و شکوفایی شرکای خود در افغانستان و پاکستان حمایت می‌کنیم و این حمایت بخشی از تلاش گسترده تر ما برای از هم گسستن، برچیدن یا شکست دادن سازمان القاعده و افراط‌گرایان خشونت‌طلب منتسب به آن به شمار می‌رود.» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۷) دولت اوباما بر این اساس کانون القاعده در پاکستان را خطرناکترین مؤلفه‌ی این شبکه بزرگ می‌داند (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۲۱) در زمینه‌ی پایه دوم نگرش دولت اوباما می‌توان چنین استنباط نمود که وی معتقد است پایبندی به ایدئولوژی القاعده وفاداری به القاعده را موجب می‌شود. افرادی که از سوی القاعده مورد همدردی و حمایت هستند از ایدئولوژی القاعده و خشونت الهام می‌گیرند (White House, 2011: 4) حتی اگر کم و یا هیچ تماس رسمی با القاعده نداشته باشند. (White House, 2011: 4-11)

۷-۶- ابزار تروریست‌ها برای تهاجم به منافع ملی آمریکا از نظر دولت اوباما

از نظر دولت اوباما تلفیقی از ادوات نظامی و غیرنظامی را می‌توان به عنوان ابزار تروریست‌ها برای تهاجم به منافع ملی آمریکا دانست. از نظر این دولت علاوه بر روبرو شدن با دشمنان و تروریست‌ها در میدانی نبرد سنتی که از طریق حملات تروریستی نظامی و فیزیکی، اقدام به تحمیل آسیب‌های اقتصادی و روانی برای آسیب‌رسانی به آمریکا می‌کنند (White House, 2011: 8) همچنین آمریکا باید نسبت به سلاح‌های کشتار جمعی (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۷) و دستیابی تروریست‌ها به آن نگران باشد. لذا در این باره چنین مطرح می‌نماید که، «تروریسم هسته‌ای یکی از میرم‌ترین و جدی‌ترین تهدیدات برای امنیت جهانی است.» (White House, 2012) در دولت اوباما تا کید می‌شود که آمریکا باید برای «تهدیدهای غیرمستقران نیز مانند تهدیداتی که اتکای ما (آمریکا) بر فضا و فضای سایبری را هدف گرفته، آماده شود» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۸۷) و اقداماتی را برای مقابله با حملات سایبری انجام دهد. همچنین در زمینه‌ی بهره‌گیری از قدرت نرم توسط تروریست‌ها چنین مطرح می‌شود که الزامی در وجود ارتباط مستقیم بین افراد با القاعده وجود ندارد و ایدئولوژی القاعده در صورتی‌که مورد پذیرش افراد واقع شود می‌تواند موجب شکل‌دهی به رفتار خشونت‌آمیز و تروریستی توسط افراد شود، در نتیجه یک تهدید خاص را متوجه افراد و شهروندان آمریکایی می‌داند. (Benjamin, 2010: 19)

۸- تفاوت‌های سیاست بوش و اوباما در مبارزه با تروریسم در جهان اسلام

مرور سیاست دولت‌های بوش و اوباما در جهان اسلام و مقایسه آنها با یکدیگر بر اساس شاخص‌هایی که معرفی شد نشان می‌دهد سیاست دو دولت با نام مقابله با تروریسم از ابعاد مختلف دارای افتراقات و تفاوت‌هایی با یکدیگر است. این تفاوتها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- در زمینه‌ی رهیافت نسبت به نظام بین‌الملل بوش از رهیافت ایده‌آلیسم عملگرا پیروی می‌نمود در صورتیکه اواما رهیافت رئالیسم عملگرا را سرلوحه‌ی خود قرار داده است.
- ۲- در زمینه‌ی جهت‌گیری‌ها و رویکرد نسبت به نظام بین‌الملل می‌توان گفت که بوش رویکرد یکجانبه‌گرایانه و امنیتی را مد نظر داشت و به‌دنبال رهبری بلامنزاع جهان بود و هر آنکه را موافق وی نبود دشمن آمریکا می‌دانست. در صورتی‌که اواما با بهره‌گیری از رویکردی چندجانبه‌گرایانه و نهادگرایانه در پی تحقق سیاست‌های خویش از طریق همکاری با سایر کشورها و از مجاری سازمانها و نهادهای بین‌المللی است. اواما از این طریق می‌کوشید تا مشروعیتی جهانی برای سیاستهای آمریکا فراهم سازد.
- ۳- در خصوص اصول سیاست خارجی، بوش به سیاست قدرت و سازش‌ناپذیری گرایش داشت. لذاست که اقدامات نظامی را در دستور کار خود قرار داد. اما دولت اواما برخلاف وی در پی تنش‌زدایی بود و از استفاده از راه‌حلهای نظامی پرهیز داشت.
- ۴- مورد دیگری که می‌توان به عنوان نکته‌ی افتراق سیاست‌های دو دولت در زمینه‌ی مقابله با تروریسم در نظر گرفت مقوله بررسی سیاست دو دولت در قبال دولت‌های در معرض خطر تروریسم است. بر این اساس دولت بوش تقویت دولت‌هایی که در معرض خطر القاعده هستند را سرلوحه اقدامات خود قرار می‌دهد در صورتی‌که دولت اواما فشار بر دولت‌های در معرض خطر القاعده برای پذیرفتن اصلاحات سیاسی و حمایت از جامعه‌ی مدنی را مطرح می‌نماید.
- ۵- در زمینه‌ی ابزار موثر در مقابله با تروریسم دولت بوش معتقد به بهره‌گیری از زور و نظامیگری بود اما دولت اواما بر بهره‌گیری از قدرت هوشمند (ترکیب قدرت نرم و سخت) تاکید می‌نماید.
- ۶- در زمینه‌ی جایگاه و نحوه‌ی نگرش به افکار عمومی در مبارزه با تروریسم، دولت بوش سانسور اطلاعاتی و تلاش برای شکل‌دادن افکار عمومی جهانی در خصوص اقدامات ضد تروریستی خود را در اولویت قرار داد. اما دولت اواما استفاده از روش دیپلماتیک و افزایش آگاهی افکار عمومی جهانی درباره‌ی ایدئولوژی تروریست‌ها را امری مثمر ثمر در فائق آمدن بر تروریسم می‌دانست.
- ۷- در قبال استراتژی مبارزه با تروریسم نیز دولت بوش بر استراتژیهای جنگ پیش‌دستانه و دفاع پیشگیرانه تاکید می‌نمود در حالی‌که دولت اواما بر تقویت عرف‌های بین‌المللی برای منزوی کردن تروریست‌ها و بازیگرانی که عرف‌ها را نادیده می‌گیرند و کاربرد پیش‌دستانه‌ی زور در شرایط خاص اشاره می‌نماید.

۹- تشابه‌های سیاست بوش و اواما در مبارزه با تروریسم در جهان اسلام

مرور سیاست خارجی دولت‌های بوش و اواما و مقایسه‌ی آنها با یکدیگر بر اساس شاخص‌هایی که معرفی شد نشان می‌دهد سیاست دو دولت به رغم تفاوتها، از ابعادی نیز دارای نقاط

اشتراک است و به یکدیگر شباهت دارند. این اشتراکات و شباهت‌ها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- اولین و مهمترین نقطه‌ی اشتراک دو دولت به هدف اصلی و نهایی آنها بر می‌گردد. هر دو دولت بوش و اوباما هدف نهایی خود را ایجاد نظم نوین جهانی، تحقق هژمونی امریکا و به-دست گرفتن رهبری بلامنازع جهان می‌دانستند. با این دیدگاه جهان اسلام را مانعی بر سر راه تحقق این هدف می‌دانستند.

۲- در زمینه‌ی هدف از مبارزه با تروریسم نیز دو دولت هدف‌های مشابهی را در سیاست‌های خود اعلام کرده‌اند. بوش بر حفظ ارزش‌های دموکراتیک و سبک زندگی آمریکایی تاکید می-نمود و اوباما نیز با بیانی دیگر هدف خود را نهادینه کردن آزادی، عدالت، برابری، کرامت و امید در جهان و بخصوص در کشورهای اسلامی خاورمیانه معرفی می‌نمود.

۳- براساس موضعگیری‌ها و آنچه از دکترین بوش و اوباما تاکنون در خصوص استراتژی آنها در مبارزه با تروریسم مطرح شده هر دو دولت تروریسم را به جهان اسلام نسبت داده و مرتبط کرده‌اند. بنابراین هر دو استراتژی خاورمیانه بزرگ را در دستور کار خود قرار داده‌اند. بدین معنا که اهداف خود را در محدوده‌ی وسیعی که حوزه‌ی فرهنگ و تمدنی اسلام را در بر می‌گیرد تعقیب می‌کنند.

۴- در زمینه‌ی راه حل مسئله‌ی فلسطین نیز سیاست دو دولت مشترک است. هر دو خود را متعهد به حفظ امنیت اسرائیل می‌دانند اما معتقدند که دو دولت مستقل اسرائیل و فلسطین باید در کنار یکدیگر تشکیل شود تا مسئله‌ی فلسطین و مهمترین منازعه‌ی خاورمیانه حل شود.

۵- در معرفی مصادیق ترور و تروریسم در جهان اسلام نیز بین دو دولت اشتراک نظر بوده و هر دو در معرفی مصادیق، محدود به گروه‌های افراطی و خشونت‌طلب نمانده، و اقدامات مجموعه گروه‌ها و سازمان‌های مبارز و آزادیبخشی را که خارج از قواعد مورد قبول امریکا بازی می‌کنند، و تهدیدی برای نظم و ارزش‌های مورد نظر امریکا به حساب می‌آیند، به عنوان مصداق تروریسم در نظر گرفته‌اند.

هم‌پوشانی وجود افتراق و اشتراک در سیاست بوش و اوباما در مبارزه با تروریسم

علاوه بر اشتراکات و تفاوت‌هایی که ذکر شد سیاست دو دولت بوش و اوباما در برخی زمینه‌ها ضمن وجود اشتراکات، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر داشت. در این موارد اشتراک و افتراقات به طور توأمان در کنار یکدیگر وجود دارند. از آن موارد می‌توان به سیاست این دو در قبال نقطه-ی تمرکز تروریسم اشاره نمود. دو دولت بر روی تمرکز تروریسم در جهان اسلام بویژه خاورمیانه و افغانستان اشتراک نظر دارند. البته دولت بوش تمرکز تروریسم را بیشتر در عراق می‌داند در صورتی‌که دولت اوباما پاکستان را کانون آن معرفی می‌کند. در زمینه‌ی ابزار تروریست‌ها برای تهاجم به منافع ملی امریکا نیز دولت بوش بر ابزار نظامی در اختیار

تروریستها توجه و تاکید داشت. اما دولت اواما علاوه بر ابزار نظامی، به ابزارهای سایبری (مجازی) نیز توجه و تاکید دارد. با مطالعه سیاستهای دو دولت وجوه اشتراک و افتراق آنها را می توان به شرحی که در جدول شماره ۱ آمده است خلاصه نمود.

جدول شماره ۱- مقایسه‌ی سیاست دولت بوش و دولت اواما در قبال تروریسم

دولت اواما	دولت بوش			
رئالیست عملگرا	ایده‌آلیست عملگرا	رهیافت	تفاوتها در سیاستهای دو دولت	
نسبی گرایی، نهادگرایی و تاکید بر همکاریهای جمعی و چندجانبه	مطلق‌گرایی و نگاه امنیتی به جهان و تکیه بر یکجانبه گرایی	رویکرد		
تاکید بر همکاری با سایر کشورها برای برقراری حقوق و منافع مشترک البته با هژمونی آمریکا	تقسیم جهان به دو اردوگاه خیر و شر و دوستی و دشمنی بر این اساس	همکاری با سایر دولتها		
تنش زدایی و مذاکره برای حل اختلافات	سیاست قدرت و سازش ناپذیری	اصول حاکم بر سیاست خارجی		
بهره‌گیری از قدرت هوشمند (ترکیب قدرت نرم و سخت)	بهره‌گیری از زور و نظامیگری	ابزار موثر در مقابله با تروریسم		
بکارگیری روش دیپلماتیک و افزایش آگاهی افکار عمومی جهانی در باره ایدئولوژی تروریستها	سانسور اطلاعاتی و تلاش برای شکل دادن افکار عمومی جهانی در خصوص اقدامات ضد تروریستی خود	جایگاه افکار عمومی در مبارزه با تروریسم		
تقویت عرف‌های بین‌المللی مورد قبول آمریکا و غرب برای منزوی کردن بازیگرانی که عرف‌ها را نادیده می‌گیرند و کاربرد پیش-دستانه‌ی زور در شرایط خاص	استراتژیهای جنگ پیش‌دستانه و دفاع پیشگیرانه	استراتژی مبارزه با تروریسم		
فشار بر دولت‌های در معرض خطر القاعده برای پذیرفتن اصلاحات ساختاری و اعمال اصلاحات سیاسی و حمایت از جامعه‌ی مدنی	تقویت دولت‌هایی که در معرض خطر تروریسم و القاعده هستند	سیاست در قبال دولت‌های در معرض خطر تروریسم		
ایجاد نظم نوین جهانی - تحقق هژمونی آمریکا	ایجاد نظم نوین جهانی - رهبری بلامنازع جهان	هدف نهایی		اشتراکات و شباهت‌های
نهادینه کردن ارزش‌های دموکراتیک غربی و ترویج آزادی، عدالت، و برابری منطبق با معیارهای غربی	حفظ ارزش‌های دموکراتیک غربی و ترویج سبک زندگی آمریکایی	هدف اعلامی از مبارزه با تروریسم		

استراتژی خاورمیانه‌ی بزرگ	استراتژی خاورمیانه‌ی بزرگ	استراتژی آمریکا در قبال جهان اسلام و خاورمیانه	ب ح ک و ن ت ف م م
تشکیل دولت مستقل فلسطینی در کنار اسرائیل	تشکیل دولت مستقل فلسطینی در کنار اسرائیل	راه حل مسئله‌ی فلسطین و منازعه اعراب و اسرائیل	
اقدامات سازمانهایی که خارج از قواعد مورد قبول آمریکا بازی می‌کنند، تهدیدی برای نظم و ارزشهای مورد نظر آمریکا به حساب می‌آیند	اقدامات سازمانهایی که خارج از قواعد مورد قبول آمریکا بازی می‌کنند، تهدیدی برای نظم و ارزشهای مورد نظر آمریکا به حساب می‌آیند	مصادیق ترور و تروریسم در جهان اسلام	
جهان اسلام بویژه خاورمیانه و کشورهای افغانستان و پاکستان	جهان اسلام بویژه خاورمیانه و عراق و افغانستان	نقطه تمرکز تروریسم	
نظامی و سایبری (مجازی)	نظامی	ابزار تروریستها برای تهاجم به منافع ملی آمریکا	

نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی سیاست ایالات متحده‌ی آمریکا با نام سیاست مبارزه با تروریسم نشان می‌دهد سیاست خارجی این کشور به شدت متأثر از دو حزب قدرتمند این کشور است. از این رو به قدرت رسیدن هر یک از دو حزب جمهوریخواه و دموکرات می‌تواند تغییراتی را در سیاست خارجی این کشور بوجود آورد. اما نکته‌ی بسیار مهم این است که این تغییرات از منظر توجه به اهداف و منافع آمریکا اساسی و بنیادی نیست و تغییراتی که با تغییر دولت در سیاست خارجی آمریکا ایجاد می‌شود عناصر و ویژگی‌هایی را به همراه دارد که در همه‌ی دولت‌ها تداوم می‌یابد. بنابراین در عین تغییرات و تفاوت‌هایی که با تغییر دولت‌ها در آمریکا در سیاست‌های این کشور ایجاد می‌شود، اشتراکات و مشابهت‌های اساسی نیز بین سیاست‌های دولت‌های مختلف این کشور وجود دارد.

آنچنانکه مطالعه‌ی سیاست بوش از حزب جمهوریخواه و سیاست اوباما از حزب دموکرات درباره‌ی مبارزه با تروریسم نشان می‌دهد در زمینه‌ی دیدگاهها، رهیافتها، رویکردها، ابزارها، روشها و چگونگی پی‌گیری سیاست‌ها بین این دو دولت اختلاف نظر و تفاوت وجود دارد. اما از نظر اهداف نهایی، استراتژیهای کلان، و نگاه به تروریسم و ریشه‌های آن و مسئله‌ی فلسطین آنها اشتراک نظر دارند و از این جهت تفاوتی بین جمهوریخواهان و دموکراتها وجود ندارد. از

این رو با توجه به مشترکات و تفاوتها نمی‌توان انتظار داشت با تغییر دولت در امریکا سیاست-های این کشور به صورت بنیادی دگرگون شود. منافع، اهداف نهایی، و استراتژی‌های کلان امریکا در دولتهای مختلف بدون تغییر اساسی تداوم می‌یابد. اما روشها، ابزارها و چگونگی پیگیری اهداف و منافع تغییر می‌کند. بر این اساس هر دو جریان حاکم بر امریکا تروریسم را به جهان اسلام و خاورمیانه منتسب می‌کنند و با عنوان مبارزه با تروریسم سعی در پی‌گیری اهداف بلند مدت و راهبردی خود در جهان اسلام و نظام بین‌الملل دارند. آنها هر دو در معرفی مصادیق ترور و تروریسم محدود به گروههای افراطی و خشونت طلب نمانده و اقدامات مجموعه‌ی گروهها و سازمانهای مبارز و آزادیبخشی را که خارج از قواعد مورد قبول امریکا بازی می‌کنند، و تهدیدی برای نظم و ارزشهای مورد نظر امریکا به حساب می‌آیند، به عنوان مصداق تروریسم در نظر گرفته درصدد مقابله با آنها و کشورهای حامی آنها برآمده‌اند. البته روشها و ابزارهایی که آنها برای پی‌گیری این اهداف بکار می‌گیرند ممکن است در دوره ورود هریک از این جریانها به کاخ سفید متفاوت باشد.

کتابنامه

الف- منابع فارسی

۱. امیر عبداللہیان، حسین، (تابستان ۱۳۹۰)، «ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب: مطالعه‌ی موردی بحرین»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره‌ی ۵۲، صص ۱۳۸-۱۳۹.
۲. بوزان، بری، (پائیز ۱۳۸۱)، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه‌ی احمد صادقی، مجله‌ی سیاست خارجی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۱۷-۲۰.
۳. بیگدلی، علی، (اردیبهشت ۱۳۸۵)، «تصاحب خاورمیانه نگاهی به ماهیت استراتژی‌های آمریکا در خاورمیانه»، ماهنامه‌ی اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، شماره ۴۴، صص ۶۲-۶۸.
۴. حاتم زاده، عزیزالله، (بی تا)، خلیلی پور رکن آبادی، علی، «بررسی رویکرد دولت اوباما در برابر مسئله‌ی فلسطین»، فصلنامه‌ی مطالعات فلسطین، شماره ۱۷، صص ۹۹-۱۰۷.
۵. خبرگزاری فارس، (۲۰۱۰ may)، «راهبرد امنیت ملی آمریکا».
۶. دهشیری، محمدرضا، (تابستان ۱۳۷۸)، «آرمانگرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره)»، مجله‌ی سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۲، صص ۳۳۰-۳۳۴.
۷. دهشیار، حسین، (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی آمریکا، خاورمیانه و دموکراسی»، تهران، نشر خط سوم.
۸. رحیق اغصان، علی و گلی، مارک، (۱۳۸۴)، «دانش‌نامه در علم سیاست»، تهران، فرهنگ صبا، صص ۹۷-۱۲۹.

۹. طارمی، کامران، (مهر ۱۳۸۲)، «تحلیلی بر اهداف و ابزار دکترین بوش در مبارزه با تروریسم و سلاح های کشتار جمعی»، کتاب آمریکا ویژه‌ی دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه، موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، صص ۱۰۲-۱۰۳.
۱۰. عطائی، فرهاد، (۱۳۸۷)، «میراث جرج بوش در خاورمیانه و چالش پیش روی باراک اوباما»، تهران، فصلنامه‌ی سیاست، دوره ۳۸، شماره ۴، صص ۶۱-۲۳۲.
۱۱. «فرهنگ علوم سیاسی»، (بهار ۱۳۷۵)، گردآوری و تدوین علی آقا بخشی و مینو افشاری راد، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، صص ۱۰۴-۱۴۷.
۱۲. ودرین، اوپر، (۴ دسامبر ۲۰۰۱)، وزیر خارجه‌ی فرانسه در مصاحبه مطبوعاتی.
۱۳. هفته نامه‌ی ژون آفریک، ۲۵ دسامبر ۲۰۰۲.
۱۴. غلامی، طهمورث، (1389.9.27)، «چالش تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده‌ی امریکا»، تاریخ مراجعه ۱۳۹۱، ۶، ۲۰، قابل دسترس در: <http://peace-ipsc.org/fa>.
۱۵. سایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، تاریخ مراجعه ۱۳۹۲، ۶، ۲۷، قابل دسترس در <http://rc.majlis.ir/fa/news/show/> ۷۹۳۰۰۲.

ب- منابع انگلیسی

16. Borry Tom. (November 2002). «The U.S Power Complex: Whats New». Silvercity Nm Washington. D.C: Foreign Policy in Fecus.
17. Bureau of Counterterrorism, (2014) «Foreign Terrorist Organizations». Availabl at: <http://www.state.gov/j/ct/rls/other/des/123085.htm>.
18. Rhodes, Edward, (spring 2003). «The imperc of Bushs liberal agenda». Survival. Vol.45. p.133.
19. Coulombis. Ahlstrom & weaver. (december 2, 2012). «Obamas incremental realism». http://www.realeclearworld.com/articles/2012/12/02/obamas_incremental_realism_100380.html.
20. H.gordon. Philip, (December 2002). “Iraq: The Tranatlantic Debate”, Paris: European Union Institute for Security Studies.
21. Feldman Shahi and shikaki Khalil. (November 2009). “the Obama presidency and the Palestinian-israeli conflict”. Middle east studies. no.39.p2.
22. Full text of President Obama's speech in Ramallah, (March. 22, 2013). <http://www.haaretz.com/news/obama-visits-israel/full-text-of-president-obama-s-speech-in-ramallah-1.511206>.
23. “Adjustment of Obama’s Middle East Policy and the Trend of the Region’s Hot-spot Issues”. (2009). *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies* (in Asia) Vol. 3. No. 2.
24. Mackey, Sandra. (1992). “Passion and Politics”. The Turbulent World of the Arabs. Dutton.

25. Benjamin. Daniel. (march.2010). "International Counterterrorism policy in the Obama Administration: Developing a strategy for the Future". <http://www.state.gov/j/ct/rls/rm/2010/137865.htm>.
26. James N. Rosenau. (September. 1968) "Comparative Foreign Policy: Fad Fantasy or Field? International Studies". Quarterly, Vol. 12, No. 3
27. "Obama's Speech to the United Nations General Assembly". (September 24, 2009). <http://www.nytimes.com/2009/09/24/us/politics/24prexy.text.html?pagewanted=all>.
28. "The National Security Strategy of the United States of America". March 2006.
29. "The national security strategy of the United States of America". September 2002. Accessed at www.whitehouse.gov/nss.html.
30. "The nature of U. S. foreign aid to Israel". 1392,8, 9. Availabl at: www.jerusalemite.org.
31. The White House. (March 2012). "Obama at Nuclear Security Summit's Opening Plenary". Session. 27
32. Bush speech. (19 Nov.2003). "Forward strategy of freedom in mideast". london.
33. "Remarks by the president on a new begining". June 2009. Office of the press secretary. At: http://www.whitehouse.gov/the_press_office/-6-04-09.
34. White house. (may 2010). "national security strategy document". At: www.whitehouse.gov/sites/default/national_security_strategy.pdf.
35. National Strategy For Counterterrorism. june 2011.
36. Laempire rn Guerre. Samir Amin. (11 september 2001). EPO. Les attentats du